



۷ ۴۴۶ ۴۸۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۵۳۱۲۲
کتاب	جلد و المصنف	
مؤلف	مجلس	
موضوع	تاریخ	
شماره قفسه	۶۳	

کتابخانه  
۶۳

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰


۷۱ ۴۴۶ ۴۸۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		
مجلد	جلد و المیزان	
مؤلف	مجلس	شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره ثبت	۵۳۱۲۲

۶۳



۶۸۵۴ ۴۴۶ ۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب
کتاب	جلد و العمود	
مؤلف	مجلس	۵۳۱۲۲ موضوع
شماره ثبت	۶۳	

۷

۱۵۰



احمد در حسن

نویسنده



از اول در شهر فاندان  
از نوین و انامو در شهر فاندان  
بگویم تا این بر می مطلب حاصل است  
با سلسله چند جوهر بر میسد

در کار بر سر مطلب از او  
در کار الیبت و در شهر او  
فکر از سون عا اول  
جایی و غیره از آن

در شهر فاندان

۱۳۱۳  
۲۶۳

اولسون اوکاتین است

کها

کها که موردی میمانم











[illegible]

علم است علیه الرحمه و ذکر حق مطلع شد بر زمین و عار از جمیع غلات حق بخیز کرد و از برای ما شریف خدایا کرد  
که یاری میکند ما را و ما را و شکست میخیزد برای اندوه ما و ما را و جانهای خود را  
برای ما صرف میکند ایشان را از ما و بازگشت ایشان بسوی ما و سیدان غلامان و بیت کرد و است که گفته  
طاهرین صلوات الله علیه جمیع فرمودند که هر که در صفت ما بگوید و صد کس را بگوید یا بدست از برای اوست  
و هر که بگوید و کسی را بگوید یا بدست از برای اوست و هر که بگوید و بیت کس را بگوید یا بدست از برای اوست و هر که  
بگوید و دو کس را بگوید یا بدست از برای اوست و هر که بگوید و یک کس را بگوید یا بدست از برای اوست و هر که بگوید  
یا بدست از برای اوست و در میان اولاد و وفات اشرف کائنات و مقدم  
اعمال مومنان و شایع روز و صلات ابو القاسم محمد مصطفی علیه و علی اکرم اشرف الصلوات و نصیحة احوال که بعد از تقیه  
شرفیست از حضرت است و شملت بیست و نعل  
است مشهور در باب حضرتانیت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن  
بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن جهم بن مدرکه بن ایلاس بن فهر بن زرار بن عدنه  
بن عدنان بن آد بن ادر بن السبع بن المصعب بن سلیمان بن البنت بن حمل بن قیدار بن ارمیل بن ابراهیم  
الخلیل علیه السلام بن یافع بن تاوون بن شروان بن غوث بن قافع بن غابر بن صالح بن ارغش بن سام بن نوح بن  
مالک بن شوش بن اترج بن الیاز بن هلال بن قیاف بن النضر بن شیش بن آدم و در نسب حضرت  
اقوال دیگر است که در حیات القلوب ذکر کرده ایم و انهم است که اسم علی بن ابی طالب است بعد از اسم هاشم  
و اسم عبد مناف و اسم نقی نیز و او را جمیع تبریک گفته اسم قریش نظیر بود و هر یک یکی بنی هاشم است  
اسامی یکی که در دهانند و گویند که از قوم بود و در دهان بود و بعضی گویند که غابر نام حضرت بود و در دهان است  
و عار از حضرت است و از حضرت و اسم عبد مناف پس از هر یک کلاب بود و این باب و اسم معتبر از جابر انصاری است  
که گویند که حضرت رسول خدا فرمود که من شبیه ترین مرد و من جبر است اسم قلاب حضرت ابراهیم و اسمش بن مرد بود  
پس از حضرت و علی بن نقی هم از آل لوی و عشق حضرت هلال خود را نام نامید و حضرت سر ایشان کرد و در زبان  
هم حضرت است و اسم عبد مناف ایشان و او است و در توره و انجیل نام ابراهیم است و کلام خود را تعلیم نمود و در



















[illegible]

فقد

انچه در آن اول گفته بود که آدم بان حکم خود پس چون حق نگذاهی خود کرد و حاکم شد ای آدم پس چون  
 گزید و دم و رحمت خود را برای خود و فرزندان خود مقرر کرد آدم هم که بگویند مثل آنچه تو گفتی پس این سبب  
 برای عکس گشته است و هیچ چیز بیطیان کران نداشتند و حاکم کردن برای عکس گشتن پس آدم نظر کرد بر  
 رویه که بر او نشسته است **لا اله الا الله محمد رسول الله** و اسماء الهیست آنحضرت را دید که چون  
 پس چون روح با نفس رسیده پیش از آنکه قید مهابه آدم خواست که برخیزد و توبه است و این سبب خدا فرمود  
**کَلِمَاتُ الْإِنْسَانِ مِنْ غَدَلٍ** یعنی فرموده است آن ان اغیل کردن و امور و زهرات حاد و نام فرست  
 روح وصال رسیده بود و وصال رسیده آدم بود و وصال داشت و وصال در انهای او و وصال  
 صفای او و وصال از قدرهای او پس چون آدم در دست الهی خدا آمد که در طایفه را بگوید و این بعد از  
 ظهور بود پس بجهت بود نه وقت حضور پس آدم در پشت خود صدا کشید پس هیچ تقدیس آفت صدقه و  
 پس گشت بر و در دهان این حضرت فرمود که ای آدم این پنج جمله و این است که برین اولین و آخرین است که  
 گشت که در اقامت است و اطاعت نمایند و شهادت بر این کسی است که او را خافتند و این پس میبای آدم  
 و او را سپید کرد که در دهان با یکدیگر از زبان غیضه و طبع است و یکدیگر از مردان پاک پس آدم گفت بر و  
 پس این مولود و شرف بهاء حسن و قادر بر انبیا بود که در سبب پس حق تعالی از طاعت یک نفر آدم قرار  
 از پروردگار بر او شد که در سبب و چون پیدا شد قرار از او و این خود دید که کسی گفت نعم خدایم  
 برای تو آفریدت آدم گفت چه نیکی است خلقت تو پس حق تعالی فرمود بوی آدم که این که گفت و دانسته  
 انکار از تو فرمود آدم را بر خاندان نام او پشت است پس ایباکی باز کند و در سپاس من میباید ای آدم تا خود را  
 کن خدای او و غیر من ابد آدم گفت بر و در دهان را از دست فرمود که هر کس آنست که صلوات و شکر بر خدا  
 حمد و ستایش پس آدم گفت بر و در دهان را از دست تو بر این گفت اینست که ترا پس من شکر کنم از نعم اله پس چون  
 قرآن فرمود و خاضی خداوند عالمیان بود و و قد کشد و جبرئیل بود که ان طایفه می توان بود و پس ملاک و حقیقت  
 آدم می بیند که آدم گفت بر و در دهان را از دست ملاک و در عقب من می آید فرمود و هر که انکس طم کند در حق  
 خدا ملاک و در عقب من گفت بر و در دهان را آن فرموده بر پیش من می آید من قرار ده ملاک و در برابر من پس ملاک



















































کسی نماند آن بنا شد و بود آن مجلس ابواب گنج می پوشید و بر تخت می نشست پس شد  
 نظر از ساوان و کمان و میخان در مجلس حاضر میشدند و در میان ایشان مردی بود از میخان که او را  
 سائب میگفتند و از آن حاکم بمن برای او فرستاده بود و در احکام خود خطا کم میکرد و در امری که پادشاه  
 پیش از آن کاهان و ساجدان و میخان خود را میطلبید و از مغز چاق آن امر از او سوال مینمود و چون حضرت  
 رسول شاه آمدند که هر دو ای میخواستند صبحی برخواست و دید که طاق کلش از میان تختش دور و جل  
 رفته است و بر تختش آید جای کرده است گفت پادشاهی من در سوختن سائب و عجز و نترسیدن میخان  
 و کمان را عیبید و او را قهر بایشان نقل کرد و گفت فکر کنید آنحضرت سائب و سبسان حاشا برای من بای  
 کینه و سائب نیز در میان آنها بود چون پیران آمدند از راه که فکر کردند و تاویل نمودند چیزی بایشان نقل شد  
 و اهلای دانش خود را از راه کائنات و نجوم و قرآن برخود مسدود یافتند و دیدند که هر سال آن کائنات  
 کاهان و احکام میخان حاصل شده است و سائب و در آن شب بر روی می نشستند و در آن حال چنان  
 بود که نگاه بر می کرد و از جهت چهار لایع گردید و هر روز که در پیش روی می نشست و نظر کرد بر روی خود  
 و نگاه می نمود و می گفت موقوفی آنچه من می بینم آنست که از طرف چهار لایع می نمایم و می بینم که در آن  
 و بر طرفی برسد و زمین سبسا ابدان شود و از آن برپا شود و چون کاهان و میخان با یکدیگر نشستند  
 که سید این که باطل شدن صحرا و کاهانهای با و مسدود شدن راههای علم نیست مگر برای مدوت امرا و می بای  
 برای پیروی باشد که معیشت شده یا تو اید بشد پادشاهی این ملک سببا و بر طرف خواهد شد و اگر آن ملک را یکی  
 بگوید تا او را نکشت باید که این را از او و تقاضایم تا از جهت و یکیشا می شود پس در آن بنده که می گفت نظر  
 کردیم چنان یافتیم که ساقی که بنای است و در آن شهر قرار دارد آن که نشسته اند ساعت غمی بود و آن خطا کرده و  
 حساب و این سبب جبین خواهد شد با و ساعت یکی اینجا کرد و در آن ساعت بنا کرد و چنین نمود و پس  
 اینجا کرد و در آن ساعت و طیار را بنا کرد و در آن ساعت که در آن حال عیاب در آن فرج کرد و چون  
 فرج شد و ساقی خندان بود و بر بام قصر نشست و نوشندای چون گشته و انواع با عین برود و خود که است  
 و چون دست نشست و ساقی خندان بود و بر بام قصر نشست و نوشندای چون گشته و انواع با عین برود و خود که است

و در آن وقت

از وقت بود و میخان و کاهان را جمع کرده و قریب بصد نفر ایشان را گردان زد و گفت من شمار انوش  
 کرده ام و اموال فراوان بنمایند و شما من بانی میگیرید و مرا قریب صد نفر ایشان گفت ای پاد  
 شاه و حساب خطا کردیم چنانچه این را خطا کرده بود و اکنون حساب دیگر میکنیم و بر آن حساب بنای قصر کنیم  
 بر پشت ماه که در مال عیاب فرج کرد و بدو که قصر را تمام نمایند و ثبات نکند که بر آن قرار گیرد و عیاب داخل  
 شد و باز قصر در سوختن و آب نشست و کسری فرقی شد و اندک مدتی از او مانده بود که او را پیران آوردند  
 ایشان را طلبید و بتدبیر بسیار نمود و گفت که شما را یکصد و یکصد نفر را پیران می آوردم و شما را در زیر پای فلان  
 می اندازم که سبزان و آنرا این است که سبب کینه افتد ایها الملک و بر این مرتبه است و یکصد و یکصد نفر  
 را و دیگر کردی و دیگر سبزان را نظر کرد و در آن ابواب را مسدود یافتیم و در آن سبب سبزان را  
 این امور فرمود و در آن وقت و می بایست پیروی معیشت شده باشد یا بعد از آن معیشت شود و از خوف گشته شدن  
 اظهار این امر ننویسیم و گفت و ای بر شما بیست و آن کو سبب سبزان را که خود بکنم پس است ایشان را  
 بنای قصر شد و در آن وقت فصل بهار در میان و میت حضرت مولی علیه السلام و سایر و قاصد که  
 از حال آنحضرت معلوم شد و آنحضرت شش ماهی رویت کرده اند که چون حضرت مولی علیه السلام از رحلت خود  
 نمود و بر آنحضرت معلوم شد که علت او عالم بقادر یکست است و پیران در میان ایشان خطا نموده است و  
 از قشای بعد از خود و مخالفت فرمودهای خود صبر مینمود و میت میفرمود ایشان را که دست از سنت و طریقه  
 او بردارند و دست درین الکت کنند و نمک نماند بقرت و این بیست و باطاعت حضرت و دست و دست  
 ایشان را بر خود لازم دیند و منع میکرد ایشان را از مخالفت شدن و مرتد شدن و مکر میفرمود که ایها الملک  
 پس از آنکه میروم و شما در محض کوثر بر من وارد و خواهم که شما را سبب کنم که در آن کوثر که بر آن بر  
 که در میان شما که انتم که در آن وقت و این است منتهی سبب کینه که بگوید مخالفت من نخواهد کرد و در آن  
 برستی که خداوند لطیف چنین مآخیز داده است که این دو چیز از هم جدا نمیشوند تا در عوض کوثر بر من وارد شوند  
 برستی که این دو چیز را در میان شما یکدم و میروم و میرفت میکنید بر این است و هر کس شود از این  
 نعمت بکند و حق ایشان که هلاک خواهد شد و چیزی تعلیم ایشان نمیکند برستی که ایشان را نماند تا در آن  
 نیایم شما که بعد از من زمین بر گردید و کافر شود و میشد و روی یکدیگر کشید پس تا کینه من ایاد و در آن



سبیل در راه و دست و پادشاه و بدینکه که علی بن ابی طالب سپهر برادر و معنی منت و قالی خود کرد  
برآورد آن جهانچه من قاتل کردم بر تنه علی قرآن و این است سخنان در مجلس معده و معروف است  
بر تنه را که در کوفه ای از میان صفات و اهل فقه و غیر ایشان برای او ترقیب داد و امر کرد و او را که با  
محابه و محبتی بلادر و هم آن موضوعی که در پیش در آنجا شایسته شده بود و فرض حضرت از دست دادن این لشکر  
آن بود که در میان اهل فقه و منافقان غالی شود و کسی حضرت را بر این امر مصلحت انداخته و نگذاشت  
بر آن حضرت مستحق کرد و مردم را باطله بسیار فرموده و در هر دو نفر و اسامی را بر سر نهاده و یک  
فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر برسد و جمع شود و معنی او متوجه شود که مردم را بر آن نگذاشته باشد  
فرموده اند و در فتنه پس در ششای آنحال آنحضرت را معنی ظاهر می شد که بان مرضی بود و دست اهل  
که در این جوان اسحات را مشاهده نمود و دست حضرت را بر این امر مشاهده داشتند و اگر دست و پادشاه  
و اگر شخص دیگری از این امر آگاه بود پس می نمود که حق را امر کرده که دستش را بر این امر نهاده و چون  
به بیخ رسید گفت السلام علیکم ای اهل کوفه که با شما را آن حالتی که مع کرده اند و در آن آنجا است یا نه  
نمایشی که مردم را در پیش است بر سر کرده و در دست مردم نهاده بسیار بسته با پای شب و بر سر  
است و طلبه نشانی اهل فقه کرده و در او و در وی حضرت را بر این امر مشاهده داشتند و فرمود که هر سبیل  
در سال که در دست مردم می کرد و در این سال و در دست و حق نمود و چون همان مردم که این برای آنست که در آن  
من نزدیک شد به آن شخص فرمود که یا علی برستی که حق را مرا می گیرد و اینها می دانند و می دانند  
یا نه و من اختیار نمی دهم و کار خود کردم چون غیرم صورت مرا پوشان که هر که بورت من نظر کند  
که در پیش من نظر کند و در حاجت نمود و در حق آنحضرت شد چنانچه در دست و در دست و در دست و در دست  
و دست است بر پیش این امر المؤمنین و دست جب و بر پیش فضل من پس نگذرد و بود و آنکه بر سر نهاده  
و دست و فرمود که ای کرم مردم نزدیک شد به آن که من از میان شما غایب شوم و هر که از من و دست و پادشاه  
و در دست خود را بگیرد و هر که از من و در دست مرا بگیرد و اگر داند ای کرم مردم نیست میان خدا و میان او  
و سبیل که بسیاران چهره بیاید یا شری از او و در هر دو که در میان است خدا و ایمان پس ای کرم مردم و دست  
که من چهل بشکارت میگردم و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

بنی از آنکه

بنی از آنکه که بخت است و بدینکه که از دست اهل کوفه و دست و پادشاه و بدینکه که علی بن ابی طالب سپهر برادر و معنی منت و قالی خود کرد  
برآورد آن جهانچه من قاتل کردم بر تنه علی قرآن و این است سخنان در مجلس معده و معروف است  
بر تنه را که در کوفه ای از میان صفات و اهل فقه و غیر ایشان برای او ترقیب داد و امر کرد و او را که با  
محابه و محبتی بلادر و هم آن موضوعی که در پیش در آنجا شایسته شده بود و فرض حضرت از دست دادن این لشکر  
آن بود که در میان اهل فقه و منافقان غالی شود و کسی حضرت را بر این امر مصلحت انداخته و نگذاشت  
بر آن حضرت مستحق کرد و مردم را باطله بسیار فرموده و در هر دو نفر و اسامی را بر سر نهاده و یک  
فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر برسد و جمع شود و معنی او متوجه شود که مردم را بر آن نگذاشته باشد  
فرموده اند و در فتنه پس در ششای آنحال آنحضرت را معنی ظاهر می شد که بان مرضی بود و دست اهل  
که در این جوان اسحات را مشاهده نمود و دست حضرت را بر این امر مشاهده داشتند و اگر دست و پادشاه  
و اگر شخص دیگری از این امر آگاه بود پس می نمود که حق را امر کرده که دستش را بر این امر نهاده و چون  
به بیخ رسید گفت السلام علیکم ای اهل کوفه که با شما را آن حالتی که مع کرده اند و در آن آنجا است یا نه  
نمایشی که مردم را در پیش است بر سر کرده و در دست مردم نهاده بسیار بسته با پای شب و بر سر  
است و طلبه نشانی اهل فقه کرده و در او و در وی حضرت را بر این امر مشاهده داشتند و فرمود که هر سبیل  
در سال که در دست مردم می کرد و در این سال و در دست و حق نمود و چون همان مردم که این برای آنست که در آن  
من نزدیک شد به آن شخص فرمود که یا علی برستی که حق را مرا می گیرد و اینها می دانند و می دانند  
یا نه و من اختیار نمی دهم و کار خود کردم چون غیرم صورت مرا پوشان که هر که بورت من نظر کند  
که در پیش من نظر کند و در حاجت نمود و در حق آنحضرت شد چنانچه در دست و در دست و در دست و در دست  
و دست است بر پیش این امر المؤمنین و دست جب و بر پیش فضل من پس نگذرد و بود و آنکه بر سر نهاده  
و دست و فرمود که ای کرم مردم نزدیک شد به آن که من از میان شما غایب شوم و هر که از من و دست و پادشاه  
و در دست خود را بگیرد و هر که از من و در دست مرا بگیرد و اگر داند ای کرم مردم نیست میان خدا و میان او  
و سبیل که بسیاران چهره بیاید یا شری از او و در هر دو که در میان است خدا و ایمان پس ای کرم مردم و دست  
که من چهل بشکارت میگردم و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

بنی از آنکه



































و در آن مرض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز خدمت آنحضرت بود و از آن حضرت معاف نشد و بعد از  
 آن بر وی عجت نمودی و این بابویه شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و محمد بن علی و دیگران  
 روایت کرده اند پس بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام علی بن ابی طالب و امام  
 زکریا و غیره آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای عایت فرمودی پس آن وقت بود حضرت فرمود که گویند  
 از برای من و از سر او دست مرا برادر امیرالمؤمنین بنزد او بگویند و او حاضر در خدمت او و او را پیش از علی بن ابی طالب  
 بر آن ایشان حاضر شد و آنحضرت بر ایشان افتاد و سر و روی خود را بیکایه پیشانید و بر روی او بگریه و از آن  
 که میبیند چون ایشان بر شسته جامه را دور کرد و فرمود که بطلبید از برای من عقیق من و عقیق من و برادر امیرالمؤمنین  
 او طوطی پر زبانی خود را طلبید و چون حاضر شد حضرت باز در ایشان که گریه می کرد و از ایشان و گریه  
 ایشان گفت که ما را میخواند و علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین و علی بن ابی طالب و حضرت  
 شته حضرت و از ابرسیته خود جدا شد و آن مبارک که بر گوش او نگاشته و با خود فرمود امیرالمؤمنین و از ابرسیته خود  
 بر روی یکدیگر در حقیقت و زمان بسیار آنحضرت را گرفت و مردم را پشت خانه آنحضرت جمع شده بودند و او بگوید  
 نیز از هر آن در ایشان بود و چون حضرت پرسید آن آن او عنوان بسیار مجاهد پرسید که این چرا دراز  
 بود که بغیر تا بیگفت حضرت فرمود که از ارباب عالم تعلیم من فرمود که از برای من از ارباب متوجع شود و برایت و دیگر حضرت  
 حاضر شد و در پیش خانه حضرت و حل می آید امیرالمؤمنین را گفت پرسید که آیا بغیر فرمود از آن گفت گفتی می آید از آن عالم  
 آنحضرت که از آن فوجی از آن فوج دیگر متوجع میگردد حضرت نفس پرسید که آیا بعد از آنستی ضبط کردی فرمود و علی پرسید  
 که چیست آن گفتی که در بابست حضرت فرمود که خداوند عالمان بیغمایه که از آن عالم نقل و آن اخبار را باین نحو می آید  
 اللیل و صبح آن اخبار بیغمایه حضرت خدا گفت که دوست یار که فرمود و در روی عایشه همین است که چون حضرت  
 امیر حاضر شد و حل او در میان خلف خود بر دو در بر گرفت او را و با او از بیگفت آنکه چون روح متدشش  
 بن آن عالمش معاف است که در پیشش بر روی جان امیرالمؤمنین بود و این بابویه پس بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین را  
 در بیت که در آن عالم و خدایت حضرت و حل می آید آنکه در طلب حضرت با علی بن ابی طالب و حضرت و حقیقت من  
 بر اهل است من در حیات من و بعد از موت من دوست تو دوست من است دوست من دوست خدا است  
 دشمن تو دشمن من است دشمن من دشمن من است با من که کلمات است که در آن زمان است که آنکار در حالت کنایه

کتاب

کرده باشد در حیات حق نیز اگر تو از منی و من از تو بسیم اگر تو یک طلبه و من از باب از علم نزد من نگذازم و اگر من بگویم  
 من از باب مفتوح میگردد و در وقت دیگر فرمود که من از باب از عقل و درامد و آنچه بوده و دیگر خواهد بود و در وقت دیگر  
 من فرمود که از من باب از باب بر من مفتوح گردید تا آنکه انستم هر کسای مردم را و بگفتای ایشان نزد او که گفتی که  
 در میان مردم باید که در وصفا رسیده بجز حضرت صادق و عمار است که در وقت که روزی حضرت رسول خدا را از  
 مرض خود نماند بجز او و سجده نمود و هر چه بسیار پوشیده بود پس خطبه خواند برای مردم و در آن خطبه مردم را از  
 که در وصف فرمود و حضرت ابیابان را و در پس از آن بنیسه مردم فرمود که ای فاطمه علیکم صلوات خدا  
 که در آن من غایت بوفیو انم بخشید چون مردم خطبه حضرت شنیدند و شنیده و در آن حضرت سرور داشتند  
 و از آن حضرت شنیده که حضرت شفا یافتند و کیسهای خود را شنیدند که در دهن و سر و در ویدهای خود که شنیدند  
 جان در حضرت از اینا مضارت نمود و او را پی رسید که در وجه وقت بود و آن حضرت رسول خدا را از باب  
 در تعظیم حضرت اید الله سر علما و آنکه حضرت فرمود که آن پیش از آن روز بود که شیخ مفید است بجز از بعد از آن پس  
 در وقت که در آن بابی طالبان و حبس نقل حضرت رسول خدا را نقل شده از مرضی که در آن مرض از دنیا رفت  
 نمود و گفتند رسول الله مر آن و زانی انصار در مسجد حاضر شده اند و هر که تو یکمین حضرت فرمود که اگر یکمین گفته  
 که می شنید که تو در آن مرض ایشان معارف نام حضرت فرمود که دست مرا بگیر پس چون آمد و چای خود  
 پر کشیده بود و وصایا پر سر بسته بود پس بر منتر و حمد و ثنای حق می آید که او فرمود و اما بعد اینا ان الله  
 مردن پیغمبر خود را من کردم هر که نور انشا دارم و هر که شما را بشناختم از من پیغمبر همیشه در دنیا بنما من  
 همیشه در میان شما بنما من به پیغمبر من بودم بوی برادر و کار خود در میان شما پیغمبر میگذازم که اگر این ممکن  
 شود هر که که آمدی خود و آن کتاب شنید که در میان شماست و در هر صبح و شام تلاوت میکند پس نسبت بنمایند  
 خدا و بنما من به هر یک که در دفتر نام هر که در آن باشد بنما من خدا ان شاء الله و در وقت که اهل بیت حضرت  
 خود را در میان شما میگذازم و شما را وصیت میکنم بایشان پس در وقت میکنم شما را با انصار زیرا که آن است بقیه  
 ایشان را و بقیه های ایشان را نزد خود و نزد رسول و نزد من و من از شما را بنما من خدا ان شاء الله و در وقت که اهل بیت حضرت  
 خود را بنما من بنمایند و بنما من خدا ان شاء الله و در وقت که اهل بیت حضرت خود را بنما من بنمایند و بنما من خدا ان شاء الله  
 و بنما من خدا ان شاء الله و بنما من خدا ان شاء الله و بنما من خدا ان شاء الله و بنما من خدا ان شاء الله و بنما من خدا ان شاء الله











صبح و از هر شب بعضی از علما می طاعت دویم ماه رجب الا قبل و بعضی اول ماه رجب و بعضی هم بعضی  
 از ششم نیز گفته اند و خلافتی نیست که در آن وقت از استن شریف آنحضرت شصت و سه مرتبه گزیده بود و بعد  
 از آن بجز آن بود و در کتب الطحا از حضرت امام محمد باقر عا و بیت که در آن آنحضرت در سال اقامت بقا بقا  
 رعایت نمود و از هر شریف آنحضرت شصت و سه مرتبه گزیده بود و چهل سال در کوفه ماند و بعد از آن به نازل شد و در آن  
 سیصد و هشتاد و یک سال در کوفه ماند و چون مدینه مهاجرت نمود چهل و سه سال از عمر آنحضرت گزیده بود و در سال بعد از  
 مهاجرت در مدینه ماند و وفات آن در دوشنبه دویم ماه رجب الا قبل واقع شد و آنکه کوفه که باین قول کج  
 از طحا شریف غایب شده است و شاید محمول بر قید بوده باشد و ایضا در کتب الطحا آمده است که در شریف آنحضرت  
 در سال بود و باید فرمود و سال و چهار ماه ماند و چون بعد از طحا وفات یافت شصت و سه سال از عمر آنحضرت گزیده  
 بود و بعد از آن در مدینه ماند و ابوطالب کفالت و حمایت او می نمود و بعضی گفته اند که چون پدر آنحضرت وفات یافت  
 هنوز آنحضرت متولد نشده بود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر آنحضرت مادر بود و چون شش سال  
 از عمر آنحضرت گذشت مادرش رحمت آنکه در اصل شده بود و ابوطالب بر اخص حیت علت نمود و از هر شریف  
 آنحضرت چهل و شش سال داشت ماه و هفت چهار روز گزیده بود و بعد از آن در مدینه روز حضرت خدیجه از دنیا رفت  
 و بعد از آن پس باین سبب آن سال را عام فراق گفته اند آنحضرت بعد از مدینه سیصد و هشتاد و یک سال در کوفه ماند و بعد از آن  
 روز در غار چنان بود و بعد از آن بوی مدینه مهاجرت نمود و در روز دوشنبه یازدهم ماه رجب الا قبل داخل مدینه  
 شد و در سال در مدینه ماند و پس از بیست و ششم ماه صفر در صحن خالق قضا و قدر خایم گردید و در سال اقامت  
 و غلبه او نهی از این مجلس و بیت که در روزی از این معانی همین بجزمت حضرت سید المرسلین آنحضرت  
 یا رسول الله فرمود از تو سوال می کنم حضرت فرمود که اگر می خواهی من فرمودم از تو سوال تو پیش از آنکه تو بگوئی حضرت  
 فرمود که آنکه از من سوال کنی که عمر من چقدر خواهد بود گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من شصت و سه سال  
 نمانم و آنچه فرمودم که در این معانی گفت که اگر می خواهی که تو شصت و سه سال عمر کنی حضرت فرمود که زبان میگویم نه بلی این یا رسول  
 الله آنحضرت از امام محمد باقر عا و بیت که در آن آنحضرت فرمود که از دیگران تو کن در روز دوشنبه که در آن  
 روز حضرت رسول خدا را از دنیا رحلت نمود و بر این مضمون از آن اهل طهارت صلوات الله علیهم اجمعین بسیار نقل  
 شده است و شیخ طوسی در بیان سندهای معتبر از حضرت صادق ع و بیت که در آن آنحضرت فرمود که چون بعضی

آنرا

رو چهل و یک سال و در حضرت رسول خدا آنکه که فرمود چهل و یک مرتبه گزیده و در آن آنحضرت شصت و سه مرتبه گزیده  
 آنحضرت رسول خدا آنکه گفت یا علی هر که بعضی پس از آنکه مرگد که آن غیلم ترین مصیبت است و این یا رسول  
 الله در بیت که در آن که حضرت رسول خدا آنکه چهل و یک مرتبه از کوفه رفت برای حنوط آورد و در آن  
 مسای می نمود و یک مرتبه را بر ای خود نگاه داشت و یک مرتبه را بر علی و از وی یکی را بقا طهارت الله علیهم  
 و شیخ طوسی پس بعد از آنکه حضرت شایسته از مدینه صلوات الله علیه و بیت که در آن آنحضرت فرمود که من شصت و سه سال  
 نمانم و آنچه فرمودم که در این معانی گفت که اگر می خواهی که تو شصت و سه سال عمر کنی حضرت فرمود که زبان میگویم نه بلی این یا رسول  
 الله آنحضرت از امام محمد باقر عا و بیت که در آن آنحضرت فرمود که از دیگران تو کن در روز دوشنبه که در آن  
 روز حضرت رسول خدا را از دنیا رحلت نمود و بر این مضمون از آن اهل طهارت صلوات الله علیهم اجمعین بسیار نقل  
 شده است و شیخ طوسی در بیان سندهای معتبر از حضرت صادق ع و بیت که در آن آنحضرت فرمود که چون بعضی  
 رو چهل و یک سال و در حضرت رسول خدا آنکه که فرمود چهل و یک مرتبه گزیده و در آن آنحضرت شصت و سه مرتبه گزیده  
 آنحضرت رسول خدا آنکه گفت یا علی هر که بعضی پس از آنکه مرگد که آن غیلم ترین مصیبت است و این یا رسول  
 الله در بیت که در آن که حضرت رسول خدا آنکه چهل و یک مرتبه از کوفه رفت برای حنوط آورد و در آن  
 مسای می نمود و یک مرتبه را بر ای خود نگاه داشت و یک مرتبه را بر علی و از وی یکی را بقا طهارت الله علیهم  
 و شیخ طوسی پس بعد از آنکه حضرت شایسته از مدینه صلوات الله علیه و بیت که در آن آنحضرت فرمود که من شصت و سه سال  
 نمانم و آنچه فرمودم که در این معانی گفت که اگر می خواهی که تو شصت و سه سال عمر کنی حضرت فرمود که زبان میگویم نه بلی این یا رسول  
 الله آنحضرت از امام محمد باقر عا و بیت که در آن آنحضرت فرمود که از دیگران تو کن در روز دوشنبه که در آن  
 روز حضرت رسول خدا را از دنیا رحلت نمود و بر این مضمون از آن اهل طهارت صلوات الله علیهم اجمعین بسیار نقل  
 شده است و شیخ طوسی در بیان سندهای معتبر از حضرت صادق ع و بیت که در آن آنحضرت فرمود که چون بعضی



















نفسه را که کار جبریل نازل میشد و آثار آمدن او بر نظام میکرد و هر از آن خانه بیرون میفرستاد غیر از من و اوست  
 آن جبریل آنحضرت گفت که با محمد و در و کار تو سلام رساند ترا و از حال تو سوال بینداید با آنکه او را بفهمید و آن  
 حضرت فرمود که خود را بر خلع و عافیت می بیند و آنرا حرکت از خود داشت و در میان من و جبریل گفت که با محمد است  
 چرا که می بیند و هر که بسیار این عالمی که در تو است و در جات ترا بلندتر کرده اند از آنچه هست با آنکه در میان من  
 تو و من بر حضرت فرمود که ای جبریل ملک مرگت در خدمت طلبید و بخانه من داخل شد و من از او ملامت طلبیدم  
 تو نیز من آنای جبریل گفت با محمد و در و کار عالمان بوی تو مشتاق است ملک مرگت نیز تو را و چنانکه حضرت  
 طلبید و آنکه به طلبید حضرت فرمود که ای جبریل ملک کن تا ملک مرگت بر که در دست حضرت زان و در نزد آن  
 خود را طلب خود را بایست نهاد و این کند و حضرت خاطر را فرمود که نزدیک من بیا و ای جبریل حضرت را در  
 کشید و بوسید و از آنکه کشش او گفت چون حضرت خاطر بر شست بسیار از وی جایگاه کشش بپوشید حضرت  
 او را بر یک تو و طلبید و در کشید پس از آنکه کشش او گفت و چون بر شست خداوند که در پیش آن حضرت  
 زان حال نوبت بود و چون زان حضرت سوال کرده فرمود که اول مرتبه خبر فاجات خود را بمن گفت و آن حضرت  
 که این شد و در مرتبه دوم فرمود که ای جبریل من فرقی کن که من از پدر و دی و خود سوال کرده ام که او کسی را چنان  
 من بوی من آید چه بشی و دعای من است که بپسندد و بعد از من در دنیا بسیار خواهی ماند و این بسیار است چنان  
 که دیدم پس حضرت امام حسن حسین صلوات الله علیهما را طلبید بسیار از بوسید و آب از پای مبارکش بپوشید  
 و شش طوی بسند و بر روی او دست کرد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت نمود بر روی او دست کرد  
 و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را هم پیش برده نشاند و در آن حالت اندوه گسهای خود را  
 بر روی خود که نهشته بود و چون با میوزید بر روی مبارک آنحضرت بخورد و صحابه بر روی خود نهاده بودند  
 و در مسجد رفته بودند و صدای بنا را در آری بلند کرده بودند و آن حضرت از دیده بر جسته و خاک نرسید  
 بر سر خود می خیزد تا خاک صدای از آید و آن خانه حضرت بلند شد که گویند و اندر نه صدای از آید  
 که گفت بهر نظام و مظهر بود او را فرستاد و فصل را مید چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آن صدر را  
 داشت که شیطان از آفتان مردم ترسید و سر از آفتی انداخت و بر پشت و فرمود که در شورای دشمن خدا  
 که آنحضرت را امیر کرده است که او را فصل هم که گفت کنم و در آن گفتم این است از برای ما که سرایت تا روز قیامت

الحی بنی

پس بنا ای در یکم که اگر بغیر از این حد اقل که ای علی ابی طالبی هستان عورت بهر خود را دور نیست  
 پس از آنکه از آن او پرسید که من شمع مقدس است و غیر از این حضرت غنی و دیگر آن بسند ای میفرماید  
 و غیر از آنکه در آنکه چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از آنکه در آن خانه از جوار طاعت فرمود و حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه و آله به فضل آنحضرت کردید و ویسلس حاضر بود و فعلی من جاسوس آنحضرت را و در میباید چون از فضل آنحضرت  
 کرده اند و آنحضرت را که فرمود که جامه از روی مبارک آنحضرت دور کرد و گفت چه مردم و ما در مردم خدا می توان  
 طلبید و بیکدیگر و بیکدیگر بود و می در حیات و بعد از فوت و منقطع شد بو فاجات تو آنچه منقطع شد و بود و فاجات  
 از خلق از پیروی و نایل شدن و میهای آسمان و بهشت تو چندان فطرت که فعلی از مرتبه بهشتی دیگر آن  
 کرده اند و حضرت فاجات تو چنان عالم کردید که هر خلق صاحب بهشت و تو نیست تو اگر از آن بود که آدمی  
 بهر که در آن و نمی فرمود و از جوی خودن هر آینه آبهای سر نود و ده بهشت تو فرمود و هر چه در بهشت را  
 که کرد و بیکدیگر و در بهشت مفارقت ترا از بسینه بر آن میگویم و اینها در بهشت توانی که بهت بسیار است  
 و هست و چاره نمی توان کرد و چون مفارقت تو بر طرف شدن نیست پدید و در مردم تو بود که در بار آورده  
 و خود را در بار از خاطر خود بر آن مکن پس بر روی آنحضرت در آنجا دور وی مبارکش را بوسید و آنحضرت  
 از بسینه بر روی او بپوشید پس حاضر را بر روی آنحضرت در شامید و در بسیار از جایت و ریت کرده است که در می حضرت  
 از من صلوات الله علیه حضرت رسالت را فعلی او حق تمام و در آنکه گفت و ایضا بسند بهر حضرت صادق علیه السلام  
 ریت که در آن حضرت رسالت علی علیه السلام بقرارت فاجات تو و نایل شد و جبریل علیه السلام را و در آنکه ریت  
 بر آنحضرت نایل میشد پس حق تمام و دید و این که من صلوات الله علیه را منور کرد و ریت که از آفتان آسمانها  
 نازین میدید و ایشان عبادت آنحضرت می نمودند و فعلی آن آنحضرت را حق و بیکدیگر که در آنکه ریت  
 غیر از آنکه قبر آنحضرت را گفتند آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت را بقر و ایشان با آنحضرت  
 فرستاد و حضرت را در قبر که نشاند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با ملائکه سخن آمد و حق تمام که من امیر المؤمنین را  
 آن مقام را او بشنید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ملائکه بخارش امیر المؤمنین میگفت پس حضرت که این شد و بشنید که ملائکه  
 را جواب گفت که ما در خدمت و اعانت و باری و غیره از او تقیم نخواهم کرد و او است صاحب و امام بشری و ما بعد از  
 تو هر چه بفرموده ایم آمد و لیکن از بغیر این مرتبه را نخواهد دید و صدای ما را بشنید و چون حضرت امیر المؤمنین











نماز آنکه میسر بود و حق تعالی را قبول کرد و نماز اسپه و بهستان نمون خود در پیش پسر که او را می داشت تقوی  
 بکنده و ولایت نماز خود لازم داشت و عورت نماز عادت نماید حق تعالی برای پسر که او را در قیامت است و عید  
 نماید و ولایت میسر باشد و او را قبول و از برای شامت عزت و عید و اهل است مغرور و حضرت رسول خدا را از دنیا  
 فرست تا آنکه درین سال برای شما کمال کرد و پسر و در آنجا که را از برای شما بیان کرد و از برای ما طاعتی که  
 کسی که ادا ال بهیم با اظهار ادا ال نماید یا انکار حق بکند یا خدای شکر کند یا اظهار خدای شکر نماید پس حضرت  
 صاحب او و خدا را آورد و ما بهیهای شامت و نماز را بشما سپارم و التلیم علیکم و او میسر بود از حضرت  
 این نوعیت از جانب که بود و حضرت فرمود که از جانب خداوند عالمین بود و در احادیث معتبره آمده است که حضرت  
 از دنیا رفت چنانچه صفای سبب معراج حضرت صادق علیه السلام است که او را در چشم مردم و او را در کفایت است  
 بر عا و حضرت ائمه شریفان فرمود آن کوشش یعنی آنکه گفت از برای ما از کوه انوار پس حضرت در عرض فرمود که  
 کام و در پشت بر او در شکست آن ائمه که در چشم شادان کردم و پس ختم دوم و ختم غریبیت که در کف شادان و در میان  
 و در دست بر او در شکست که در آن بود و در کف شادان و در میان کف شادان و در میان کف شادان و در میان  
 شادان و در آن ذراع خرد و در کف شادان و در میان کف شادان و در میان کف شادان و در میان کف شادان و در میان  
 میگرد تا آنکه بهمان علت از دنیا رحلت نمود و جاسن فرمود که پس از حضرت صادق علیه السلام که در کف شادان  
 و حضرت شادان و علی ابوعبیدان حضرت را از آن شادان و در کف شادان و در میان کف شادان و در میان کف شادان و در میان  
 و او را پسندید و شیخ طوسی شیخ مفید شیخ طوسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت سید  
 از دنیا رحلت نمود منافقان مهاجران و عیال را به یکدیگر و در وجه الرحمن بن حنون و امثال ایشان اهل بیت حضرت  
 بر آن حال که گشته و غریب ایشان نیز و خنده و متوجه خیر گفتند که در دنیا از دنیا و بیعتی با من و برادر  
 خلافت شد و در این سبب که ایشان نماز حضرت را در دنیا خنده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که برادر  
 ایشان خندید که نماز حضرت حاضر نموده ایشان زنده تا آنکه بهیست خود را و فرمود که در آن حضرت از خرم  
 کرده بودند چون حج شد حضرت را که صلوات الله علیها فریاد برآورد و گفت و انشود حیا غایب و دیده بیا کردند  
 شد چون ابوبکر همین زن سخن را شنید از روی شامت گفت که در آن قوم ترین از آن است پس آن طایفه  
 و حضرت خیمت نمود که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون آنکه گفت و این شامت بهیست آنکه گفت و در آن

الی

پس نشد و یکدیگر مکناف کرد و آنکه که ابوبکر را غلبه کرد و بنید چنانچه در جات حضرت رسول خدا که چنین طایفه کردند  
 و حق چون منافقان انصار خود شمشیر خلافت را برای سعد بن عباد یکدیگر بد منافقان مهاجران و منافقان  
 نیز نشد و در مقابل شد و چون بهیست ابوبکر نام شد و می نمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 که آنحضرت قبل از آنکه در آنست و در شریف حضرت رسول خدا را می ساخت و گفت منافقان صحابه ابوبکر  
 کردند از ترس آنکه چون مبارک آنها خارج شود و گفت و در آن حضرت عصبانیت نمود پس حضرت قبل از آنکه در آن  
 در آن آیات را فرمود که بعد از این که لعن الناس ان یتزکوا ان یقولوا انما و عیال  
 یفشیون و یفشیون الذین من قبله فلیعین الله الذین صدقوا و لیعلن الکاذبین  
 ارحم الذین یعلنون التیارات ان لیقولوا انما و عیال و غیر این تصدیق این علم  
 دیگر که در آنست و آنکه آنکه شیخ طوسی پسندید و روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام  
 از آنکه که آنحضرت را با حضرت امیر المؤمنین حاضر کرد و در آنکه که حضرت رسول خدا را که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 فعل را حضرت ابوبکر نوشت که حضرت رسول طاهر و مطهر بود و یکدیگر حضرت امیر المؤمنین فعل که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 شد که می بیند که پس از آنکه فعل که شیخ طوسی و شیخ طوسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حجت بر آن منافقان انصاف نمود و فرمود که آیا در میان شما کسی است که فراموش  
 که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 امضای آنحضرت را یکدیگر پسندید و در آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 شمارا پسندید و در آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 که در آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 در وقتی که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 از پیش از آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 تا سلام میرساند نماز را و میفرماید که در رحمت و ثواب اهل طاعت و محبت است از هر صیتی استی و میانه است  
 از هر که گشته و در آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که  
 همه مردم و در آنکه که حضرت رسول خدا را که فعل او را پسندید و روایت کرده اند که در آنکه که حضرت رسول خدا را که















[illegible][illegible]



























بنا بر آن قبضه دارد و در هر روزی دو کینه بیستاده و بر آن قیامت الهی نفس شده پس من گفت  
 این نیست از برای که بگوید که از برای علی و فاطمه بنا کرده اند و این تعذیب است که حق تعالی این  
 مقدر کرده و بنده بفرموده ای دیگر که از برای این است از برای آنکه دیده شود و روشن شد و در این شهر است  
 از حضرت امام محمد باقر و امام جواد علیهما السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که  
 حضرت فاطمه صلوات الله علیها را پسندید و روی خود را در میان او پستان آن نور دیده خود میگذاشت و از برای  
 او دعا میکرد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که  
 زشتا پسندید یکی کردن بوی فاطمه و فرزندان فاطمه را و در قیامت که آن بهترین اعمال است و عملی دیگر آن  
 مغروران عامه روایت کرده اند که چون اهل بیت ساجد گردند در پیشگاه خودی مشایخه گشته تمام پیشانی  
 کند بر اهل بیت و از پیشانی گویند پروردگار را تو را خواندستی که اهل بیت آفتاب نمی بیند این چه نور است که  
 میگویم پس بنادیدند که این نور آفتاب و ماه نیست بلکه نور فاطمه و نور این نورانی است و این نور است که در  
 که بسیار بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مثل قیامت بود و یکی از فرزندان مطهر او میگفت که در کجای حق ملک است  
 یکبار که کعبه را حرکت میدادند تا حضرت از عبارت تاریخ میشد و در کتاب گفت که بنده بفرموده حضرت امام حسن  
 عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی حضرت آدم و حوا علیهما السلام را خلق کرد و آنها را در بهشت وارد نمود و گفت  
 تو حق خلق از ما بهتر نیافرید پس خدای تعالی فرمود که بوی جبرئیل که او بنده من آدم و حوا را بر بوی او و جبرئیل  
 پس چون آدم و حوا را خلق فرمود پس شد نظر که اندر بر اختر که بر روی تخم که تختهای نبشت نشسته بودند و  
 از نور بر سر او و در گوشهای خود او گوشواره از نور داشت و جمیع بهشتیان از نور روی او روشن گردیدند و  
 آدم گفت ای حبیب من جبرئیل کیست این دختر که تمام بهشت از نور روی او روشن گردید و در دست جبرئیل گفت که این  
 دختر هست که از نور او و پیغمبر است از فرزندان آن تو که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت که این را می که بر سر او  
 هست گفت این را می که نور او است این را می که طالب صلوات الله علیه بر سر او گوشواره است که در گوش او است  
 جبرئیل گفت که در فرشته اوینه حسن است آدم گفت ای حبیب من جبرئیل ای ایشان پیش از من تو دیده شده اند جبرئیل  
 گفت که ایشان موجود بوده اند در علم بنان حق تعالی از آنکه تو از فرید ثوی بچشمه ارسال و ایضا از طریق حق تعالی  
 روایت کرده است که عایشه میگفت که محبوب ترین زنان بوی رسول خدا فاطمه بود و محبوب ترین مردان بوی حضرت

و بیست از ایشان روایت کرده است که گفت من بیست که هزار فاطمه بودم کسی را که بر پیش این بابو بسند بفرموده حضرت  
 روایت کرده است که بیست شصت بوی چهار کس از زنان مریم دختر عمران و سید زین فروع که در بهشت بودند  
 خواهد بود و در هر یک که در بهشت است در دنیا و در آخرت و فاطمه و حمزه و مادر او که در کشتن الف و طریقی مخالفان  
 کرده است که در بیست و شصت سال از خانه پدر آن آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود که که این بیست و شصت  
 و هر که شصت سال فاطمه و حمزه است این پاره تن من است و این دل من است و جان من است که در بیست و شصت سال  
 از آن گشتم از آن که روایت کرده است که هر که از آن گشته خدا را از آن که روایت کرده است و ایضا از طریق مخالفان از آن که روایت کرده است  
 گفت فاطمه شصت و شصت سال بود و در وقت و خلقت و سیرت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایضا بسند بفرموده است که بیست و شصت  
 سال است بفاطمه گفت که که هر که بر تو صلوات و شصت تو نمائمان او را ایام زود او را حق کرد و من در هر ماهی  
 که باشم و در کتاب است که صلواتی بسند بفرموده حضرت عیسی علیه السلام روایت کرده است که در روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 نماز ظهر را اگر در آن روز نماز غروب نشد در هر شب نشست بود و در هر شب نشست بود و در هر شب نشست بود  
 از صاحبان آن و در هر شب که نشسته بود و در هر شب که نشسته بود و در هر شب که نشسته بود و در هر شب که نشسته بود  
 از او پرسید آن مرد که گفت یا رسول الله من که ستم را چه تمام ده و هر ستم را چه تمام ده و هر ستم را چه تمام ده  
 فرمود که از تو چه میپرسد و خودی یا من و کیفیم و انما کنته بر غیر من کنته آنست بر و بوی فاطمه کسی که در آن  
 دست میداد و خدا و رسول او دست دارند و در خدای خدا بر جان خود اختیار میکنند بر بوی فاطمه و در هر شب  
 فصل بود و بگوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خود مقرر فرموده بودند و هر که میخواست که از زمان تنهایی بگذرد  
 تا آنکه پس حضرت عیسی علیه السلام را فرمود که این مرد را به بر خواجه فاطمه و هر که میخواست که از زمان تنهایی بگذرد  
 لیکن یا اهل بیت النبوة و تحلیف الملائكة و مصطفی جبرئیل الروح الامین یا التبریک علیه  
 العالمین من سلام شما برای اهل خانه پیغمبر و اهل آت و در حق ملک و عمل تزلزل و اهل الامین یا حمید و صاحب  
 زور و کار عالمیان پس حضرت فاطمه گفت بر تو یا سلام کیستی گفت منم از هر پیغمبری از عوالم آدم بوی پیغمبر است  
 که آدم از ملک آن دوری و من ای دختر چه بد و کردی که پس من است کن با من مال خود را فاضل از ارمیت گشت  
 خط و حضرت امیر المؤمنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صلوات کند بر رسول صلی الله علیه و آله و آله  
 و اهل بیت پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بیست و شصت سال که در دنیا و در آخرت و در هر شب که نشسته بود و در هر شب که نشسته بود

و در هر شب  
 و در هر شب

و در هر شب



از اسباب اول و فرمود که بگویند این را بشنید و این را بگویند و این را بگویند و این را بگویند  
 از کسکی نکلیت میکنم و تو بپشت کوفتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 سالی ششده است و از کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 کیست و بلوی اعرابی انگشت فرمود که یکبار آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 اعرابی آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 یار رسول الله فاطمه آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 چون این سخن بشنید گریست و فرمود که چگونه قتی از برای تو بگویم این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 شود و او بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 مرا که این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 این را از معذبان دنیا شنیدم که گفت که چگونه بگویم این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 که سیر شوم و یک بر دیوان کورست خود را بپوشانم در آن برادر برای هر روز که خود را بپوشانم و او را از کربلا  
 که ای ابا علی خود برسانه و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 که این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 باطل خود و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 خود ای مرد پس نماز خود را با خود و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی اعرابی گفت بلی استغنی و بی نیاز شدم چه در و دارم فدای تو باد حضرت  
 فرمود که پس چرا ده خاطر را با یکدیگر و نسبت بر اعرابی گفت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 بوده و فدای آن که عبادت کنیم بگویم تو از ایم و نوشی روزی و منتی ما بر حال خدا از اعطای کتب بفاطمه زهرا  
 و کاش میخواستی پیش حضرت رسول این گفت بروی او و در بر او عبادت خود کرد و فرمود که حق بفاطمه عطا  
 در دنیا آنچه اعرابی برای شوالی که در بر او عبادت می نمود و در دنیا عبادت خود کرد و فرمود که حق بفاطمه عطا  
 فاطمه را بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 فرزند زوایان بفرستند و بهتر از این جوانان باشد و در آنوقت در بر او بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی

که از این پس فرمود

و از این پس فرمود که بگویند این را بشنید و این را بگویند و این را بگویند و این را بگویند  
 از کسکی نکلیت میکنم و تو بپشت کوفتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 سالی ششده است و از کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 کیست و بلوی اعرابی انگشت فرمود که یکبار آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 اعرابی آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 یار رسول الله فاطمه آن کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 چون این سخن بشنید گریست و فرمود که چگونه قتی از برای تو بگویم این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 شود و او بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 مرا که این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 این را از معذبان دنیا شنیدم که گفت که چگونه بگویم این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 که سیر شوم و یک بر دیوان کورست خود را بپوشانم در آن برادر برای هر روز که خود را بپوشانم و او را از کربلا  
 که ای ابا علی خود برسانه و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 که این کربلای کرمان سندی که فاطمه زهرا را برای انحضرت بفرستاد و او را از کربلا  
 باطل خود و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 خود ای مرد پس نماز خود را با خود و در آنوقت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی اعرابی گفت بلی استغنی و بی نیاز شدم چه در و دارم فدای تو باد حضرت  
 فرمود که پس چرا ده خاطر را با یکدیگر و نسبت بر اعرابی گفت نماز خود را از غنیمت بخر و بپوشانم و او را از کربلا  
 بوده و فدای آن که عبادت کنیم بگویم تو از ایم و نوشی روزی و منتی ما بر حال خدا از اعطای کتب بفاطمه زهرا  
 و کاش میخواستی پیش حضرت رسول این گفت بروی او و در بر او عبادت خود کرد و فرمود که حق بفاطمه عطا  
 در دنیا آنچه اعرابی برای شوالی که در بر او عبادت می نمود و در دنیا عبادت خود کرد و فرمود که حق بفاطمه عطا  
 فاطمه را بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی  
 فرزند زوایان بفرستند و بهتر از این جوانان باشد و در آنوقت در بر او بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی بپشتی







خدا و رسول و اوست و چون میاید بخت این سخن رسیده اند که در دنیا کشیده و کشایه بایست  
 پس بخت فرمود که کجاست علی جان چون این سخن شنیدند بخت حضرت امیر شرافت و این خبر را بخت رسیده  
 چون حضرت حاضر شد حضرت رسول علیه السلام را با و داد و فرمود که تو میسر او را این طفل پس بخت حضرت  
 بوقی القیل آورد و تا رمانی از آن خود کن و در عیال می آید این همه امران و بخت رقت کرد و چون بخت  
 می آید آن با خود می آید و چون روزی که بخت حضرت رسول علیه السلام را داد و عیال کرد و فرمود که یا علی فرز  
 سهر که شغال عیال گرفته فراموشی همه امران و بخت فرمود تو چاشت خوابم خود و حضرت امیر گفت  
 بشما یا رسول الله چون روزی که بخت حضرت رسول علیه السلام را داد و عیال کرد و بخت حضرت شد تا آنکه  
 که بخت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن آمد چون نظر میکردش ایشان افتاد و روق عیال خود  
 که در خانه خود کجای چیزی نیست نه آنکه بسیار پس حضرت رسول علیه السلام را که بخت همه امران و بخت بخت رسیده  
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن افتاد و بخت حضرت رسول علیه السلام را که بخت همه امران و بخت بخت رسیده  
 پاره کوشی که داشته بود که بوی مشک از آن ساطع بود پس حضرت امیر بخت که از آن بزرگوار و بسیار بخت  
 بر بخت پس حضرت خاتم الانبیا حضرت زکریا که در آنکه گفت که بخت حضرت رسول علیه السلام که بخت چنان حضرت  
 آن طعام بخت که در بخت حضرت خاتم الانبیا آمد و فرمود که ایها دختر از برای این طعام را می خواهم که بخت  
 خداوند است بختی که خداوند می دهد که مرا می خواهد پس حضرت رسول علیه السلام را و از فرمود که بخت بخت رسیده  
 که چون بخت از دنیا نماند دیدم در دفتر خود آنچه زکریا در می می و بخت هم آن دیدم و این باب و بخت بخت  
 صادق علیه السلام که بخت حضرت خاتم الانبیا را بخت بخت رسیده که بخت که از آن زمان فرمود  
 و او را نه ای که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 و نور مظهر و معصوم که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 پروردگار خود و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 که آیا نیست بهتر از آن که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 و حق تمیز بهترین زمان خود و زمان مریم و زمان بهترین زمان و بهترین زمان که بخت بخت رسیده

اصل و بیان بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 علیه السلام که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 و امثال اینها حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن افتاد و بخت حضرت رسول علیه السلام را که بخت بخت رسیده  
 و طعام بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 از حضرت امام حسن علیه السلام که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 عبادت خود و بسیار و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 خود و عیال بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 اول صید را باید دید و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 آورد که در سینه او اثر کرد و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 که او داشت و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 سید پس بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 کرد و چون بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 سخن که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 و بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 پس سلام بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 شد بر بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 فرسیدم که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده  
 بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده که بخت بخت رسیده



و پس مرتبه اوله اند و سی چهار مرتبه اند که بر کوبیده پس حضرت فاطمه سر خود را بر دهن آورد و دست بر تن گذاشت و گفت  
از خدا و رسول در کتاب حکام و الاطلاق پسندم بجز از حضرت امام خدا فرما و بیت که در دست که چون حضرت را می بیند  
از آه غری میخیزد و آخر کسی را که او را میگوید و حضرت فاطمه صلات است و بود و از خانه او متوجه مغرب میگردد و چون  
از مغرب اذان بخواند فاطمه میرفت پس دید یکی از غنایان حضرت امیر المومنین علیه السلام را غنیمت یافت و بدو بجهت فاطمه  
داد و بدو پس چون حضرت بآن مغرب چون رفت حضرت فاطمه از آن غنیمت دوستی و بختی از غنمه گرفت و در  
و بر در خانه خود پرده آویخت پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را آن امر اجابت فرمود و داخل مسجد شد و عبادت  
مستویه خانه فاطمه کردید و داخل شد حضرت فاطمه و دو شعله استیصال چه در هر کجاست است حضرت ان  
راست و بخوابید و راه را دید بر گشت و در مسجد رفت و حضرت فاطمه از آن حال بسیار غمگین شد و اگر است  
فرمود که پیش از این بانم چنین نیکو و پس حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله بر دره را کثرت  
ببخشید و پیر و ن کرد و دست بخمار یکی از ایشان داد و هر دو را یکدیگر داد و دست بر سر نهاد و بوی  
پیرم داد و از آن سلام پرسایند و بگوید که بعد از این تو ما کار بغیر از اینها نکرده و بودیم که موجب غضب بود  
پس هر چه توانی باینها بکن چون آن آن نور دیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در کرم خود را با حضرت رسانیدند  
حضرت ایشان را در بر کشید و روی ایشان را بوسید و هر یک را بر کمران خود نشانید پس فرمود که آن دست بخمار  
شکسته و پاره پاره کرده پس کسی که روی از فقر و همایون را که در صفه خود انداخته و از آن عالم نشسته و غمگین  
پاره پاره کرده و در میان ایشان قسمت کرد پس آن پرده را بقدر شکما پاره پاره کرد و هر یک از ایشان  
و این بود و بستر می نشاند یکی از آنها را میداد که بخوابی هنگامی بیدار و چون آن پاره که هم عرض بود و بگوید  
ببخشید و میرفته و دست ایشان کثرت و همیشه و این سبب حضرت مورد فرمود که در نماز جلوس مردان پیش  
از زنان سرانجامه بر دارند که نظر زنان بر عورت ایشان نبیند و دست چپین میزدند پس حضرت فرمود  
خدا رحمت کند فاطمه را و در اجوی این پاره جامه بکشد بر پشت و بپوشد این نورانی بپوشد که در آن  
و این شمر از دست و دیگران از طریق فاضلان و اوست کرده اند که حسن بصری میگوید که حضرت فاطمه صلات است  
فایده ترین این است بود و عبادت حق بر آنقدر بر پای می پسنداد که با پای مبارکش در میگردید و این است

[illegible]



















[illegible]

این تصویر را

[illegible]



فداوند این بر دوست و محبوب ترین خلقت نزد من خداوند او را دلی خود گردان و اطاعت کنند و از او  
خود گردان و اهل اورا برای او مبارک گردان پس خود کرای علی ترا یک تن یا علی خود خدا برکت و مهر بر تو  
بخت خدا بر کلمات خدا بر شما باد ای اهل بیت پرستی که خدا استحقاق هدایت و بزرگواری و درود و بیت پرستی  
حضرت امیر المومنین صلوات الله فرمود که در شب زفاف حضرت رسالت ظاهر از زمین آمد و دست مرا گرفت  
که بر خیز نیام خدا و یکمردم بابرکت خدا آنچه خدا خواهد واقع بنمود و توفیق نیست در امور که نخواهد که در هر یک  
آورد و جزو خاطر نشیند و فرمود که خداوند این هم را بخت خالقند بوی من پس من این بر دوست  
و تو دوست دار این ترا و برکت ده در خزانة این و از جانب و از جانب خود بر این حافظی مقرر کن  
می دهم این ترا بود از بیت این ترا از شیطان ایجم و در کتب معتبره خاصه و در حضرت امیر المومنین برکت گردان  
که چون حضرت رسول شده و هیچ صحابه حضرت حاضر از این ترا نمود و بعد از آن یکما بصر کردم و از امیر المومنین  
رسول را که گردم از شرم آنحضرت و لیکن امیر علیه که با آن حضرت خلعت می فرستاد پیغمبر و کرای ابوالمحسن پس یکبار نزد  
شما پیش از این ای اهل بیت فرمودم به پیغمبر شما نان عایان را چون یکبار گذشت نزد من آمد برادرم فقیل بن اخیسر  
و بر او بیت و یکمرد فقیل گفت ای برادر من چه خبر شد و دانستم بد شد ای که مرا بهر سبب از من دور کردی  
و حضرت می فرمود ای برادر من از آنحضرت سوال میکنی که ظاهر او مظهر است و دیده در پیش کرد و زخافات نماز حضرت فرمود  
بجای آنکه گذر من نیز بنواجم و لیکن جابجاست مرا اگر میخواهی از دست آنحضرت فدا کنم ای فقیل مرا بگو که او را در دست  
خود برد و دور شتایی راه ام ایمن را ملاقات کردم ام ایمن گفت که بگذرید که در آن باب من با آنحضرت سخن بگویم که  
زنان در این باب با من است پس ام ایمن بر گشت و نیز از امیر علیه عرض نمود و او را در این باب صحبت کردم و او را  
زنان حضرت را طلبید و هر چند خدمت حضرت رسول را کرد و فرمود که آنحضرت از حجره عایشه بود و خدمت آنحضرت  
گذاشت و بعد از این می باشد و امیر که فرمود که احیات و دیده پیش میگردید امیر گفت که چون نام خود را برادرم حضرت  
شد و فرمود که مثل خود که با من است و تصدیق کرد و در آخر که هر مردم را تکلیف کرد و فرمود ایاری کرد و این خواهر من  
کرد و امیر ایمن خود و من تمام امیر کرد که شهادت امیر و فرمود که او حق تمام خدا را بهشت از تعبات زمر دنیا که دوست گردان خدا  
و دوست پیشام امیر گفت که اگر بگویم که بر آن و مادران فاضله ای تو با ما بر او را در هر چه خدای خود بپا کنی خدمت  
و او بر گشت هر دو در کار خود و اصل کرده بود که آنها می می فرمود که خدا او را که او را دوست می خود را رسان

[illegible]



















[illegible]

24

[illegible]











پس از آنکه در آن روز که از اول بقدر سبکی نده از جهت او پیشتر است تمامه را در یکت از جهت او تمام  
 و اما پس متوجه شد ایس در روز قیامت عرش خود را بایشان ازین جهت که در وقت فراوان قیامت که است  
 کتم و در غایت که خطور نکند او پیشتر است تمامه را در یکت از جهت او تمامه را در یکت از جهت او تمامه را در یکت  
 لازم است که زیارت کند خود را که اگر ایس در هر چه سوال میکند ایشان را اعلایکم و ایشان را قیامت بخوانی  
 که از روی حال ایشان کند و هر که بر احوال ایشان مطلع گردد و آنرا در حق تو پس در روز قیامت جزای بد او را  
 و در روز عرش خود باز میگردم و او را اندامیکم که حق بخاطر احکام که میباید است بر حق خود پس هر کس که در این  
 یا فرزند آن تو پس حکم کن در حق ایشان با آنچه خواهی پس کسی که من اجازت میکنم بگویم که او حق ایشان را  
 فتنه دارد و حکم نماید که بکار ایشان بر او و فرزند آن او را داخل جهنم کند پس بکار بر اهل بیت اختیار مینماید  
 هر علی علیه السلام فریاد بر آورد که چه هست بر این حق که در احوال خدا و در رعایت و بستان خدا و در  
 کند که بر نیاید که در خدا رک کند و انجست خود را خدا را نکند و گوید که کاش با پیغمبر ای دلت کرد و بگویم  
 که ای دای بر من کاش او بگوید یا خود نکرده بودم و یا او بگوید که کاش در میان من و تو و در پی میبوی و نشسته بودی  
 مشرق و جنوب پس به زبانی بودی از برای من پس من ایشان را نکند که امر و زمین همان شمار منی  
 و بعد از آنکه بپسندید پس بکار گوید که امر و زمین میان من و خداوند خود در این پیشتر در آن احکام  
 بیکره اند یا دیگران حکم میکنند پس نه از سر بگویم که گفت خدا بر بکاران است آسمانی که من بیکره  
 در راه خدا این از قیامت این المومنین ولی خدا را در راه خدا بگویم که میخوانند و اعتقاد اقیامت میکنند و اولی  
 که در قیامت از برای او حکم خوانند که در عین حق از این المومنین خوانند بود و کلمه خوانند که در وقت دعا و حمد و استغفار  
 علی علیه السلام و العباس و بعد از آن در قیامت که با او رفت و در این بر شکم نماط زد و حسن شد که در پس آن دو دیوانه  
 را حاکم کند و تا زمانه انبیا ایشان برست که اگر کسی از آن نماند یا نابرد یا واقع شود بهر چه بود که بپوشید و نه از  
 آنمرب و اگر بر که همای دنیا بگذارد بهر چه بود که بپوشید و نه از آنمرب و اگر بر که همای دنیا بگذارد بهر چه بود که بپوشید و نه از  
 حکومت است و در عرش حق نشاند و او را نود آمد و با بکاران خود و خصمی نماید خصم معاویه علیه السلام و العباس علیه السلام  
 و معاویه را در جای اندازد از جایگاه که در آن چاه را بپوشند و کسی که بپوشد و کسی که بپوشد و کسی که بپوشد  
 پس گویند و بکار که ولایت و محبت ایشان اختیار کرده بودند ای برادر و کاش ما را بجای آن دو کس که گمراه کرده

ملک از حق

در آن روز که در آن روز که از اول بقدر سبکی نده از جهت او پیشتر است تمامه را در یکت از جهت او تمام  
 و اما پس متوجه شد ایس در روز قیامت عرش خود را بایشان ازین جهت که در وقت فراوان قیامت که است  
 کتم و در غایت که خطور نکند او پیشتر است تمامه را در یکت از جهت او تمامه را در یکت از جهت او تمامه را در یکت  
 لازم است که زیارت کند خود را که اگر ایس در هر چه سوال میکند ایشان را اعلایکم و ایشان را قیامت بخوانی  
 که از روی حال ایشان کند و هر که بر احوال ایشان مطلع گردد و آنرا در حق تو پس در روز قیامت جزای بد او را  
 و در روز عرش خود باز میگردم و او را اندامیکم که حق بخاطر احکام که میباید است بر حق خود پس هر کس که در این  
 یا فرزند آن تو پس حکم کن در حق ایشان با آنچه خواهی پس کسی که من اجازت میکنم بگویم که او حق ایشان را  
 فتنه دارد و حکم نماید که بکار ایشان بر او و فرزند آن او را داخل جهنم کند پس بکار بر اهل بیت اختیار مینماید  
 هر علی علیه السلام فریاد بر آورد که چه هست بر این حق که در احوال خدا و در رعایت و بستان خدا و در  
 کند که بر نیاید که در خدا رک کند و انجست خود را خدا را نکند و گوید که کاش با پیغمبر ای دلت کرد و بگویم  
 که ای دای بر من کاش او بگوید یا خود نکرده بودم و یا او بگوید که کاش در میان من و تو و در پی میبوی و نشسته بودی  
 مشرق و جنوب پس به زبانی بودی از برای من پس من ایشان را نکند که امر و زمین همان شمار منی  
 و بعد از آنکه بپسندید پس بکار گوید که امر و زمین میان من و خداوند خود در این پیشتر در آن احکام  
 بیکره اند یا دیگران حکم میکنند پس نه از سر بگویم که گفت خدا بر بکاران است آسمانی که من بیکره  
 در راه خدا این از قیامت این المومنین ولی خدا را در راه خدا بگویم که میخوانند و اعتقاد اقیامت میکنند و اولی  
 که در قیامت از برای او حکم خوانند که در عین حق از این المومنین خوانند بود و کلمه خوانند که در وقت دعا و حمد و استغفار  
 علی علیه السلام و العباس و بعد از آن در قیامت که با او رفت و در این بر شکم نماط زد و حسن شد که در پس آن دو دیوانه  
 را حاکم کند و تا زمانه انبیا ایشان برست که اگر کسی از آن نماند یا نابرد یا واقع شود بهر چه بود که بپوشید و نه از  
 آنمرب و اگر بر که همای دنیا بگذارد بهر چه بود که بپوشید و نه از آنمرب و اگر بر که همای دنیا بگذارد بهر چه بود که بپوشید و نه از  
 حکومت است و در عرش حق نشاند و او را نود آمد و با بکاران خود و خصمی نماید خصم معاویه علیه السلام و العباس علیه السلام  
 و معاویه را در جای اندازد از جایگاه که در آن چاه را بپوشند و کسی که بپوشد و کسی که بپوشد و کسی که بپوشد  
 پس گویند و بکار که ولایت و محبت ایشان اختیار کرده بودند ای برادر و کاش ما را بجای آن دو کس که گمراه کرده

ملک از حق











[illegible]

در عیال الله شهید و جلیت مردم را متفرق ساخت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و صاحب طهارت و رحمت فرمود و چون  
به بیت انعام می رسید که زیاده بامر رسول خدا آمد و الی الحج که رت قرآن پشت مقابل نمود و چون هر یک از یاران  
جمع مهاجر و انصار بغیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار نفر از خواص اصحاب نجفیت دین به نیای خود و ان  
معاونت است کردند و با یکر گفت که اگر اعلی ان طالب است بهرست خود و پیچوان دانست که اگر با تو بخت تمام طاعت  
قرار نیاید نیز اگر او غیبت بحق رسول خدا و علم شریع و فضل و اقتضای این است و مردمان را با تو پیوست  
چون با یکر علیه السلام بوی نجابت و فرستاد و او را بهرست نمود و خواند حضرت سینه و اولیاء علی که کوکت نمودند  
که در خانه پرورن نیایم و در ایام مبارک که بر او شریفین است آیات قرانی را جمع ستایم بعد از چند روز ان کلام  
ناطق قرآن را جمع کرده و در کتب گذشت و سر آنرا اتم کرده و به مسجد آمد و در مجمع مهاجر و انصار فرمود که  
که در روز بیایم چون از دوقب سید کاشیت است علیه السلام فراموش کردیم بامر حضرت جمیع قرآن شریف شد و جمیع آیات  
قرآن و سوره و فاتی را جمع کردم و صحیفه آیه آسمان را نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر زمین بنشاند  
آنرا بر من تعلیم نمود و پیش من چون در قرآن ایراد چند بود که در کفر و نفاق منافقان انقوم و خلافات علی بن ابی  
الی طاهر است و فرمود ان او صحیح بود و علیه السلام آن فراموش قبول کرد و سید او صیغه اشناک کرد و به دیگر خطاط  
به اجابت نمود و فرمود که ان قرآن را که بخوانید و به حضرت سید علیه السلام بگویند یا به سید ابی بکر علیه السلام یا به یکر  
حضرت امیر المؤمنین فرستاد که اجابت کند علیه السلام رسول خدا را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ان ملعون خوش  
بدر رسول خدا انقر استی جمع مهاجر و انصار از دوان و اقامه می داد که از او بر من خبر من خلیفه و میان  
گذاشته بودند و چون این چنانم را با ایشان رسانید با یکر گفت سید بگویند به رسول خدا یا به اعلی ان طالب است  
پس من در شرم شد و بهرست و با یکر ای بصلوات گفت که بنشین و بگویند که منی است و ای ابو بکر علیه السلام  
ای بکر تر از اعلی بنیای حضرت امیر المؤمنین ظاهر نمود که محمد شهاب رسول خدا اینوز نزدیکتر که فراموش کردید که شما  
امیر المؤمنین فرموده و با این اسم سامی و غرض منی که رسید و حضرت رسول خدا را که شما را در فرمود و که این لقب که اعلی بنی  
سلام کنید بگویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علیه السلام امیر مؤمنان و سید و بهتر سلمان و حامل ای  
محمد و صاحب کرامت و محمد و خداوند عالمین علی علیا در روز قیامت از او بر طرفین نگاه که در استان خود را







الظاهر که در تمام آنوقت را از اهل بیت است و کشیدید پس هر یک گفت ای عمر اگر تو را اهل بیت است امید است که مرا  
 بشنوی که از چندین نام بر سیده و با خیال حاجت اهل بیت را داخل نموی و در حق آنوقت را بگو و بگو و بگو و بگو  
 آنوقت تر این را می شنید پس چون نظر ابو بکر لعین بر آن حضرت افتاد و گفت دست از آنوقت بردار که  
 فرمود که ای ابو بکر کدام حق و کدام میراث و کدام نصیب تو در خلافت گرفت کرده و در هر روز با من بیعت  
 کردی و در غدیر خم و با من بیعت بر من سلام کردی با مارت فوستان پس عیسی علیه السلام گفت که  
 ای ابوالای سم حضرت است و گفت این بخان را بکند از بهر کس حضرت فرمود که اگر کس چه خواهی که مرا  
 اگر بگو که هست را بنرم و تر اقبال سانه حضرت فرمود که تو می توانی که برادر حضرت رسول اقبال را بخانی  
 که اطاعت رسول خدا می شود بر تو مصلحت نیست که ضعیف تر پس برده بر خواسته گفت ای عمر و ای ابو بکر  
 بنویس که رسول خدا را و اگر خدا را اگر بر دیم و سلام کنیم بر عیسی با مارت و پادشاهی موندن این حضرت  
 پرسیدند که این را از جانب خدا می کند حضرت رسول فرمود ای امیر خدا در این چنین است پس فرمود بر او سلام  
 و گفت سلام علیک یا ابوالفضل که گفت ای بریده و تر این که با من کلام کرده و بگوید که گفت که بخدا و کس که  
 از من می گوید که شما را از این امیر بشنید و جلف حضرت رسول معتدل شد پس فرمود که بریده و تر از من می گوید  
 پس سلمان برخواست و گفت ای ابو بکر از خدا پرس که از خلیفه که سر او از این نیستی در هر وقت حق خلافت ایست  
 بکند و هیچ است ما در قیامت محلات خلافت مکه در هر روز با من که از وی سلمان تر این کلام می گوید  
 سلمان گفت بخدا که اگر می توانم که شمشیر خود را بر این دین می توانم که گویم و می توانم که گویم و می توانم  
 خدا جهاد می کرد تا شما با و هر رسول خدا چنین بکنید پس در هر مردم کرد و گفت که اگر دید که دید که می بیند که  
 کرد و چون در آن روز بر رفتند پس شدت سید حم شارب ایلا و اما امید می داشت و رضای سید  
 که بعد از این مقدار آن بر شما مسلط خواهند شد و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم  
 بل خوانند که پس ابوذر و مقداد و عمار نیز رجوع شدند و هر یک بجهت آن شهادت تمام کردند پس اگر در حق  
 ابوالفضل که گفت که بر بنده منی که شمشیر می کشم بیایان جهاد میکنم یک شمشیر شوم حضرت فرمود  
 است که شما را دست این شهادت بر داری و حقیقت حضرت رسالت تمام آرد و بیاورد و ابو بکر و عمر  
 نیز نشدند و سخن می گفت که گفت که نشدند و ابوالای نیز در هر روز می نشستند و با و می نشستند و با و  
 مقام محراب است و حضرت جد و ناکر و نشن از بنرم و در آنوقت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام

سید بر برادر خود بسته اند و در بن جنت این سخن را از آن ملعون شنیدند که لیست و بگو و بگو و بگو و بگو  
 بهر که از خود گرفته و فریاد بر آورده که یا خدا و یا رسول الله ما را این حال چه نام و یا و بر این شخص  
 اهل بیت صلوات الله علیهم ایضا ای سید خود چه بمانند و فرمود که که بر یکینه بخدا و که که این حضرت  
 نماز که بر رخا و اقبال سانه و از آن دلیل تر و بجهت تر که این را داده تو است که در پس در این حال  
 حضرت رسالت و ام ایمن برت آنحضرت از جرمای خود بیرون و بیدار و فریاد کرد که ای ابو بکر لعین این  
 اشتیاقی است حضرت سید المرسلین خوشن و و کینه های جسمی خود را بر آن حضرت ظاهر کرد و بدین  
 از مسجد بر کرد و گفت ما را بر این و گفته این حکایت پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 از ویسوی همایم و بشار کرد و مناقب و فضایل خود را یک یک بر این شمر و در این شهادت حضور  
 حضرت رسول الله علیه السلام خلافت کرده بود و در روز غدیر و غیره و غیره و بعد از آن حضرت  
 اهل بیت این تمام کرد و آن بیعتان گفت که یا ای که شمشیر اینها را بکنی با او است می کند پس  
 ابو بکر بر کرد و گفت که یا ای که شمشیر کن و اگر نه که دست را بر این حضرت فرمود که ای فرزند ممالک  
 و بخدا که قدرت نداری پس خالد و یسید علیه السلام برخواست و شمشیر از خلافت کشید و گفت بخدا که  
 که دست را بر این حضرت امیر المؤمنین که بیان او را گفت و حکمتی داد و بد و در انداخت و شمشیر از دستش افتاد  
 می کرد که حضرت است بر جنت او در آن نزد پس دست آنحضرت را گرفته و ابو بکر این است شمشیر را در آن گذاشت  
 حضرت سیدینه در احادیث معتبره و در شیعه که چون آنحضرت را مسجد را آورده و روی بر مقدمه حضرت رسالت نهاد  
 کرد و فرمود که یا این ام این القوم استضعفوا و کما و اقبلوا فی فی ای برادر من تو هم تر ضعیف که می بیند  
 در آنکس که که آنحضرت پس سر از بر حضرت رسالت تمام آرد که پروان آمد که شمشیر خنده که دست آنحضرت است پس  
 ظاهر شد که شمشیر که صدای آنحضرت که یا ای که بگو که گفت بالذاتی خلقت من تراب خیم من خلقه و انک  
 می ای ابو بکر آیا که خوشی بآن خدای که تر از او نه از خاک پس نظره پس از دست مردی که می بیند که  
 معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را آورده حضرت  
 سیده النسا فاطمه زهرا علیها السلام بخرج و نالان و شمشیر فلکین با جمیع عذرت حیرت خانی نامم افغانه هر دو  
 از مسجد بر آمد و او را آورد و چون مسجد را آمد بر یک شمشیر حضرت رسالت تمام آرد که سید علی بن



بر کلاه

ایمانی بهت بوی ابو بکر کشیده و در کوشش کشید بهر سید چون بیکر با ابو بکر بهت کرد گفت ملاک شایسته  
 برای خود اختیار کرد و بنابر ذریعت و بدقتی استقامت کشیده را بعلی آورد و بعد از پیغمبر خود از این  
 اختلاف را از مدتی پیش و آن که در معرفت چون از خود نام تو بهت که نیم هر چه با ابی بکر و او هم چه تو گوئی  
 سلمان گفت کشیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بر تو و بر ابو بکر مثل کنان هیچ است و از این  
 و مثل خدا نیست این خواهد بود پس هر کس گفت که چون بهت کردی و دیده تو روشن نشد بخلافت بولای تو  
 خدای بگو سلمان گفت که گواهی میدهم که در کتب بنای آمان خوانده ام که در روزی از روی بای جهنم ساست بنام است  
 و صفت تو باز معرفت که چون خلافت را بلی کردی از جعفر که تو این را خدای خود کرد و بگو که هر چه  
 بگو سلمان گفت که شما دست میدهم که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم از فضیلت آن که تو گفتی  
 لَعَلَّيْتُ غَدَائِدَ أَحَدٌ وَلَا يُوَفِّي وَثَاقَةً أَحَدٌ حضرت فرمود که این آیه در شأن تو است سلمان گفت  
 که حضرت امیر المؤمنین بمن گفت که سالت شود و اگر حضرت بفرمود که سالت شود نه این است آنچه در شأن او است  
 شده بود و آنچه حضرت رسول در شأن ایشان گفته بود و در این یکم حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله را خطاب کرد سلمان  
 آمده و در هر کس که سالت میدهم خدا را کشیده یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که جهنم تا بونی است که در این  
 آیه است سست شش کس که ششگان بنشینند از این است و آن تا بونی است در جهنم و در این آیه  
 آمده است که هر که با حق میخواند که جهنم را ششعلی کرده اند امیر فرمود که آن سنگ را در جاده بردارند چون سنگ را بردارند  
 هیچ جهنم ششعلی شود و در شأن آن جامه پس من در حضور شما پرسیدم که آنرا کشیده فرمود که آنرا بشینان این  
 ششعلی است تا بانی فرعون و فرود و بلی کشنده تا قاصد و دو کس از بی سیرت که بعد از موسی علیه السلام بنشینان  
 پیغمبر را در شأن ایشان را که راه کردند و اما از این است پس و حالست با حق نفع که نام تو کشیده و با بکر  
 همان بسته که کشیده از اختلاف بروی تو که بر اینی ابو بکر و عمر و ابو جعفر و جعفر و سلم و امیر علیه السلام که کشیده و بعد  
 علیه السلام و بعد از این سخنان گفت که ای ابوشمس در حق پیغمبر کشیده حضرت فرمود که کشیده ام که حضرت  
 را گفت که کشیدم که برای تو استغناء کند و چون آن ملا علی بن خلافت را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کشیده که این  
 را کشیده است و کشیده که کشید از حضرت نام بیکر نه و کشیده حضرت صلی الله علیه و آله را که کشیده بود  
 در حق کشیده است که و آن را که کشیده حضرت جبرئیل گفت که حق میفرمود که کشیده را با طایفه که از بر او و فرزند آن

برای این است

ایمانی بهت بوی ابو بکر کشیده و در کوشش کشید بهر سید چون بیکر با ابو بکر بهت کرد گفت ملاک شایسته  
 برای خود اختیار کرد و بنابر ذریعت و بدقتی استقامت کشیده را بعلی آورد و بعد از پیغمبر خود از این  
 اختلاف را از مدتی پیش و آن که در معرفت چون از خود نام تو بهت که نیم هر چه با ابی بکر و او هم چه تو گوئی  
 سلمان گفت کشیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بر تو و بر ابو بکر مثل کنان هیچ است و از این  
 و مثل خدا نیست این خواهد بود پس هر کس گفت که چون بهت کردی و دیده تو روشن نشد بخلافت بولای تو  
 خدای بگو سلمان گفت که گواهی میدهم که در کتب بنای آمان خوانده ام که در روزی از روی بای جهنم ساست بنام است  
 و صفت تو باز معرفت که چون خلافت را بلی کردی از جعفر که تو این را خدای خود کرد و بگو که هر چه  
 بگو سلمان گفت که شما دست میدهم که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم از فضیلت آن که تو گفتی  
 لَعَلَّيْتُ غَدَائِدَ أَحَدٌ وَلَا يُوَفِّي وَثَاقَةً أَحَدٌ حضرت فرمود که این آیه در شأن تو است سلمان گفت  
 که حضرت امیر المؤمنین بمن گفت که سالت شود و اگر حضرت بفرمود که سالت شود نه این است آنچه در شأن او است  
 شده بود و آنچه حضرت رسول در شأن ایشان گفته بود و در این یکم حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله را خطاب کرد سلمان  
 آمده و در هر کس که سالت میدهم خدا را کشیده یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که جهنم تا بونی است که در این  
 آیه است سست شش کس که ششگان بنشینند از این است و آن تا بونی است در جهنم و در این آیه  
 آمده است که هر که با حق میخواند که جهنم را ششعلی کرده اند امیر فرمود که آن سنگ را در جاده بردارند چون سنگ را بردارند  
 هیچ جهنم ششعلی شود و در شأن آن جامه پس من در حضور شما پرسیدم که آنرا کشیده فرمود که آنرا بشینان این  
 ششعلی است تا بانی فرعون و فرود و بلی کشنده تا قاصد و دو کس از بی سیرت که بعد از موسی علیه السلام بنشینان  
 پیغمبر را در شأن ایشان را که راه کردند و اما از این است پس و حالست با حق نفع که نام تو کشیده و با بکر  
 همان بسته که کشیده از اختلاف بروی تو که بر اینی ابو بکر و عمر و ابو جعفر و جعفر و سلم و امیر علیه السلام که کشیده و بعد  
 علیه السلام و بعد از این سخنان گفت که ای ابوشمس در حق پیغمبر کشیده حضرت فرمود که کشیده ام که حضرت  
 را گفت که کشیدم که برای تو استغناء کند و چون آن ملا علی بن خلافت را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کشیده که این  
 را کشیده است و کشیده که کشید از حضرت نام بیکر نه و کشیده حضرت صلی الله علیه و آله را که کشیده بود  
 در حق کشیده است که و آن را که کشیده حضرت جبرئیل گفت که حق میفرمود که کشیده را با طایفه که از بر او و فرزند آن

برای این است



۷۸ تا در قیامت حضرت رسول با هم الحاق طایفه می نمود در ترقوت و کلاه ای کفایت بود تا حضرت رسول از دنیا فرست  
بر عیسی و ابوبکر با یکدیگر مصلحت کردند که حاصل فک سبغ عظمی شود و اگر این با اهل بیت باشد با علم و مصلحت  
بزرگوار می که با جمیع ائمه داشت و افعی خلافت دارند هر یک بر مردم بجا می آید این بیل خوانند که  
پس با یکدیگر اتفاق کردند با جمعی از منافقان که حدیثی وضع کنند که حضرت رسول گفت که ما کن بنجران بنجر می کش  
نیکو دارم و آنچه از ما بیاید تصدق است برای اهل مسلمانان با آنکه حق قهر در آن فیه بفرماید که و در دست  
داود و حضرت فرمود که و هب لے من لذنک و لیتا یخفی پس آن طایفه در دستاورد و کلاه ای کفایت  
را انداخته پس چون که در آن خبر بانحضرت رسید با گروهی از زنان بنی هاشم تر و او بیکر آمد و فرمود که بخور ای  
از خج گیری زنی را که حضرت رسالت تمام داد با حق تعالی و او به و بانحضرت برای افتخار آن خود را در پیش  
نیکو داشته است که نشیند که حضرت رسول تمام را فرمود که دست راست را بر باب انداختن آن رعایت باید  
کرد پس ابوبکر لعین از ترس شش مردم دست طایفه که اند بر ای بانحضرت نرسد و در آن راه دکت عم گفت  
نیا در بر ای او نام بر نویسی حضرت فاطمه فرمود که ایاه علی باب اهل مسلمانان جاری می کند که بهتر از این  
باید طایفه در حق من جاری می کنی اعلی آنکه فک ما من در مقام دادم و تو می خواهی که از من بگیری تویی یا نه که  
بیاوری عم گفت که او نیاید می بیند پس حضرت فاطمه در آن روز حسین علیه السلام را در پیش نهاد و در آن روز که او ای  
عم گفت شهادت علی اعتبار ندارد و در آن روز برای خود و فرزندان خود میگفت که حسین گوید که دادم این بنان که  
و که ای او اعتبار ندارد و در آن روز ابوبکر با نام را داشت بانحضرت فاطمه را در راه نام را داشت بانحضرت گفت  
و ابوبکر و ابان بر آن انداخت نام را باره که حضرت فاطمه گفت چنانچه نام را باره که در دنیا خدا شک را باره که  
و در آن روز بانحضرت فاطمه بر آن آورده نام را که حضرت رسالت برای او نوشته بود و در آن فک که حضرت  
بر ایشان عمل می نمود نام را در کف دست و ابان پیش را بر آن انداخت و باره که در پس حضرت فاطمه را  
بنان بنی هاشم میجد در آن روز بنان بنی هاشم پرده در پیش روی بانحضرت آنچه برای آنکه جفت حق است آن  
که و کون منافقان را بر عالمیات ظاهر کرده خطبه در نمیت فصاحت با طاعت او نمود و او را و توانی که  
در این بنیاد که در پیش از آن عقوبت حق تم ترساید و جهتهای شایع را در آن فک ایشان القا کرد و آنچه فرمود  
هر ماه و انصار او را تصدیق کردند و از ایشان که ابوبکر طایفه که حضرت فاطمه را در آن روز حق بن گفت

۷۹ کون طایفه بنی هاشم نیست که او را انداخته مآذرا که در شهادت که مر آنرا که خدا را از آن که در شهادت  
مقال او از حضرت فرمود که که در کوشش که او به که و هر روز که در بنی هاشم این است که در این بنی  
و ان الذین یؤذون الله و رسولہ لغنم الله فی الدنیا و الاخرة و اعذ الله قدامنا  
و بجان برکت و از دنیا و قرار می آید این چار و پنجاه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
آمان و دعوت احوال فاطمه از آن حضرت بهر سبب نه تا آنکه مرض بانحضرت شد و ایشان را  
و بانحضرت را از خود مرضی که بنظر کتب شیخ مردم از ایشان که شود و بانحضرت را مرضی شد و فرمود که فاطمه را  
که او پیش کر ایشان را از آن کرد و من نکایت یکم ایشان را از ابوبکر رسول بود و از ایشان را از ابوبکر  
خود را طاعت کند و آنچه با من کرده اند با او بگویم پس میگوید که از این عباس شنیدم که بانحضرت  
حضرت فاطمه را در آن روز حضرت امیر المؤمنین را طایفه و گفت و حقیقت یکم تر که بعد از آن فرمود و فرمود  
ابوبکر ای و منی چنانکه برای من نصف کرده اند بنی زنی و بگذاشتی که ای از ایشان خدا را بخانه من  
عافر شوند پس از همان روز فاطمه از دنیا رحلت کرد و بعد ای که در آن روز آن بنی هاشم را از آن  
را از شتی رو داد و نامند از وفات حضرت رسالت پس ابوبکر و فرمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
نموده و گفت تا با حاضر شوم نماز بر دوش من اندام چون شب آمد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
پس او و سلمان را بوزن مقداد و عمار را طایفه و حضرت فاطمه را در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
ابوبکر و عم گفت که ما در شب فاطمه را در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
فاطمه خود و وصیت کرده بود که شمار او نماز بخند عم گفت که تا کایت قدیم خود را هرگز نک فیکت و این که  
و او را از قبر بر بدن می آورد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
این که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
سازند سکت شد و دانست که چون حضرت امیر المؤمنین فسی می خورد و البته دعا و میکند حضرت  
گفت که ای عمر حضرت رسالت علی اندام که سبب ظهور و نفاق نور طایفه اینوست بنی هاشم که در آن  
سالم پس حق این آیه است که فلا یجل علیکم فذلک الله و این سبب حضرت است که در آن روز که  
و بعد از آن حضرت و آنکه پیش از این بنی هاشم که در آن روز که حضرت امیر المؤمنین را از آن روز که











حضرت رسالت ایشان را داخل خانه نمود و در وقت غایت بر روی ایشان انگشت و ایشان را بجا سپرد و در وقت  
شب را بجا نگذاشت و چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بپای ایشان چنانی کرد و بیاعتناست که در پیشانی  
آن دو ملعون و آن دو منافق را شش مرد و سید نبیادت و کفرت آمده و حضرت طلحه که داخل شد  
با کرد و در وقت نماز ایشان را چون ابو بکر اجماع را دید با خدا عهد کرد که در زیر تعقی نرود و آنجا خود را  
نگذارد پس شب در زیر آلمان خوابید و در بر حضرت نشست پس عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین آمد و گفت ابو بکر طلحه را  
داخل اندک دارد و با حضرت رسول در غار بود و وصاحت قدیم بان حضرت نشست و عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین  
طلحه را دید و داخل شد و با حضرت رسول در غار بود و وصاحت قدیم بان حضرت نشست و عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین  
امیر المؤمنین صلوات الله علیها به نزد فاطمه آمد و گفت ای دختر رسول خدا از من این دو ملعون و آن دو منافق را  
بگریز و از حضرت طلحه نه رخصت شد ای ایشان را و از من سؤال کردند که انبرای ایشان رخصت کردم  
فرمود که خدایا که رخصت ندم ایشان را و یک کلام ایشان من میگویم تا پدر خود را ملاقات کنم و نکلیت کنم  
نزد حضرت از پنجه بامن کرده اند و پنجه بکشته اند از منم و ظلم بر من حضرت امیر سرور که فرمودند شده ام که  
برای ایشان رخصت بکرم حضرت فاطمه گفت که اگر حاضر شده از برای ایشان پس خانه خالیست و حیوانات  
و زمان تابع مردان می باشد و من در هیچ چیزی مخالفت نرود و امیدارم و هر که از خواست من روی من حضرت  
عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین را و حضرت را و ایشان را و حضرت فاطمه را و حضرت امیر سرور که فرمودند که خدایا که  
نجات داده اند نه بر حضرت فاطمه سلام کردند و حضرت جواب سلام ایشان نخواست و در و ایشان که در پیشانی ایشان  
و چند نفر بتنه ایشان زد و کردند و ایشان از جانب سجای میگوید نه پس حضرت فاطمه فرمود که یا علی جانم  
ای من برادر و در بر من نگاه دار و فرمود و برائی که در در و حضرت بودند که روی مرا بگریز پس امیر المؤمنین  
از پس پرده گفت ای دختر رسول خدا آمده ایم بموی تو برای طلب شو که تو را خوار از رفیق تو و از دوست تو  
که غیبتی را و موعظتی از پنجه نیست تو کرده ایم حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که من یک کلام با تو نمیگویم تا پدر خود را  
نزد ملاقات کنم و از شما نزد حضرت نکلیت طلبم و هر چه بگویم که در دهان خود بگویم یا در کف من  
گفته که آمده ایم بفرز خود ای نزد تو و بخواهیم که تو از ما خوشتر که روی بس بیاور ما و موعظتی از ما و حضرت  
عمر بن الخطاب که آمده ایم بنیست بر من حضرت فاطمه حضرت امیر سرور که فرمود که یک کلام با ایشان نمیگویم تا آنکه من از کف

حضرت رسالت ایشان را داخل خانه نمود و در وقت غایت بر روی ایشان انگشت و ایشان را بجا سپرد و در وقت  
شب را بجا نگذاشت و چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بپای ایشان چنانی کرد و بیاعتناست که در پیشانی  
آن دو ملعون و آن دو منافق را شش مرد و سید نبیادت و کفرت آمده و حضرت طلحه که داخل شد  
با کرد و در وقت نماز ایشان را چون ابو بکر اجماع را دید با خدا عهد کرد که در زیر تعقی نرود و آنجا خود را  
نگذارد پس شب در زیر آلمان خوابید و در بر حضرت نشست پس عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین آمد و گفت ابو بکر طلحه را  
داخل اندک دارد و با حضرت رسول در غار بود و وصاحت قدیم بان حضرت نشست و عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین  
طلحه را دید و داخل شد و با حضرت رسول در غار بود و وصاحت قدیم بان حضرت نشست و عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین  
امیر المؤمنین صلوات الله علیها به نزد فاطمه آمد و گفت ای دختر رسول خدا از من این دو ملعون و آن دو منافق را  
بگریز و از حضرت طلحه نه رخصت شد ای ایشان را و از من سؤال کردند که انبرای ایشان رخصت کردم  
فرمود که خدایا که رخصت ندم ایشان را و یک کلام ایشان من میگویم تا پدر خود را ملاقات کنم و نکلیت کنم  
نزد حضرت از پنجه بامن کرده اند و پنجه بکشته اند از منم و ظلم بر من حضرت امیر سرور که فرمودند شده ام که  
برای ایشان رخصت بکرم حضرت فاطمه گفت که اگر حاضر شده از برای ایشان پس خانه خالیست و حیوانات  
و زمان تابع مردان می باشد و من در هیچ چیزی مخالفت نرود و امیدارم و هر که از خواست من روی من حضرت  
عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین را و حضرت را و ایشان را و حضرت فاطمه را و حضرت امیر سرور که فرمودند که خدایا که  
نجات داده اند نه بر حضرت فاطمه سلام کردند و حضرت جواب سلام ایشان نخواست و در و ایشان که در پیشانی ایشان  
و چند نفر بتنه ایشان زد و کردند و ایشان از جانب سجای میگوید نه پس حضرت فاطمه فرمود که یا علی جانم  
ای من برادر و در بر من نگاه دار و فرمود و برائی که در در و حضرت بودند که روی مرا بگریز پس امیر المؤمنین  
از پس پرده گفت ای دختر رسول خدا آمده ایم بموی تو برای طلب شو که تو را خوار از رفیق تو و از دوست تو  
که غیبتی را و موعظتی از پنجه نیست تو کرده ایم حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که من یک کلام با تو نمیگویم تا پدر خود را  
نزد ملاقات کنم و از شما نزد حضرت نکلیت طلبم و هر چه بگویم که در دهان خود بگویم یا در کف من  
گفته که آمده ایم بفرز خود ای نزد تو و بخواهیم که تو از ما خوشتر که روی بس بیاور ما و موعظتی از ما و حضرت  
عمر بن الخطاب که آمده ایم بنیست بر من حضرت فاطمه حضرت امیر سرور که فرمود که یک کلام با ایشان نمیگویم تا آنکه من از کف



در این روز جزئی کشیده اند از سول خدا و از اهل بیت بگویند باز که خواهم باین حق نوازش  
 پس از آنچه میخواهی که ما در جواب او بنویسیم گفت که آنچه میپوشد که او ای تو ای هم که برستی پس حضرت فاطمه  
 که گویند حدیث شمارانجه آید یا بنظر می آید شمار آن شبی که حضرت سالت شد علیه السلام شمارا طلبید و از خانه  
 آورد و بلبیان گفتی که بر من زده بودند گفتند یکی حضرت فاطمه زهرا و دیگر شماران که میدهم بخدا در آن  
 نشیند باز مردم که گفت فاطمه پاره تن من است و من از او دم دهم که او را از ارکان من باز گردانم و دیگر که او را  
 از ارکان شمار از ارکان کرده ام که او را از ارکان شمار جدا و وفات من چنانست که او را از ارکان کرده ام و بر حلق  
 من دهم که در حیات من او را از ارکان که جدا و وفات من او را از ارکان کرده ام گفتند بنی پس حضرت  
 فرمود که گفته که حق حق حق ای بر زبان شما جاری کرد پس گفت خداوند او که او را بخش و این حاجت که کرده  
 حاضرید همه که او را بشنید که این او مردم را از ارکان کرده و در حیات من و نزد هر کس من بخدا نگویم که با ایشان  
 حق بگویم یک کلمه ناپرد که خود را احاطه نمایم و شکایت کنم نزد او از آنچه کردید نسبت بمن ننویسم  
 و آنچه من بخواهم از او بگویم من و از او از اویت من پس او یک عنوان بیکدیگر برای پوشیدن  
 قیاس خود نزد مردم بر آورد و او ایله و او ایله را آورد و گفت کاش عیسی را از سینه او بگویند  
 علیه السلام گفت عیسی را از مردم که چگونه امور خود را بگو که بشته اند و تر اطمینان کرده اند و تر اطمینان  
 در این روز من بکنایه برای چشم یک تنی و شاه جوانی برای شنودن آن و چه خواهد بود پس گفت که زنی را چشم  
 آورد و پس بر او نشاند و بر او نشاند چون از جانب حق خبر وفات آن سیده را با رسیدم این طلبید  
 و او معتقد ترین زنان بود نزد اخفیت و سرود که ای ایمن خبر وفات من پس رسید پس بر او ای طلبید  
 حضرت ایمن حاضر شد فرمود که ای پس من ترا ویت میکنم چیزی چند باید که در مصیبت مرا احتیاجان حضرت  
 ایمن فرمود که هر چه میخواهی بگو فرمود که در مصیبت افلی فرمود که اگر امر و حق نیست اعدا من تر ویت کن که در مصیبت  
 گفت و فرمود آن من بشمار برای ایشان در هر پنج بانه دست و فرستد برای من لب زدن را بگویند که برای  
 تصویر کرده و پس فرمود حضرت فرمود که یا فاطمه من بگو که چگونه ایشان بر من و حضرت فاطمه حضرت  
 فرمود بر او که عیسی را بصف کرده بود و در هر یک او و چنانکه از جانب حق تمام با ما فرستاده بود پس فرمود که در مصیبت  
 من آنست که در هر ساعت از شب و روز که وفات یابم در همان ساعت مرا دفن کنی و تا خبر جای دیگر نداری که

بعد از نشان خدا که بر من ستم کرده اند برخاسته من حاضر شدم و در من نماز گزید حضرت امیر فرمود که چنین فرمودم  
 پس آنحضرت در میان شب بر اریض جنت اشغال نمود و حضرت امیر المؤمنین در همان ساعت مشغول غنیمت گرفتن  
 آنحضرت شد چنانچه وحیست کرده بود پس چون از غسل و کف و افراغ شد بخانه راپردون آورد و در آنجا نشست  
 و نماز پیش کرد و با جانان آنحضرت پردون آورد و تا آنکه در هفتاب نماز بر آنحضرت گذارد و بعد از آن غسل  
 و من کرد و در جبین صبح شد و بگوید عبادت فاطمه شد و در عرض او مردی از پیش رانید و نزد آنحضرت  
 از یک مصلی گفت ای فاطمه غریبه فاطمه ای بگو گفت که کلمات یافته است گفت بی نوشته است و در میان او را و آنکه  
 پس آن مرد چون از آنحضرت شنید و دم بسیار خف شد و بگوید آمد و بهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 گفت بخدا سوگند که هیچ و آنکه بهتر از آنکه و جلد و پی کردن با ما و اینها را که کند ایست که را ما در پیست و در  
 مثل آنست که حضرت رسول را فاضل را و ای و ما را خبر نکردی و چنانچه یاد را و ای پس خود را که می شناسد و  
 را و بگوید که اگر من هر چه فرمودی حضرت امیر المؤمنین فرمود که اگر بگویند خود را از برای شما یا تقصیر نخواهد  
 گفت پس حضرت این را بگوید آورد و گویند یاد کرد که حضرت سادات هم او جنت کرده بود که اگر ای را در پیش  
 او حاضر کرد و اقامه نظر بکنند به بن او که پس بر او پس من فاضل پیدا دم آنحضرت را و اما بگوید که بنده است او را و در  
 مجلس آب بر دست من پیدا او چشمهایش بسته بود و خوشتر که بر حضرت آنحضرت را و در آن گنیم که او را در خانه و در  
 که او را او شنیدیم و صورت او را ندیدیم و گفت کن بر این رسول خدا را که در حد او را می شنیدیم و او را می دیدیم  
 و آنکه گفتم و دست از زیر پر او بر من کرده و آنحضرت را فاضل را دم پس گفت ای بنده یک من آورد و آنحضرت آنحضرت  
 کردم و بعد از آنکه من کردن بر این آنحضرت را گفتم و اما پس من پس پس ای اهل بیته پیدا کنید که او را در پیش  
 می آمد و در خطا می گذشت تا بنزدیک حضرت رسول می رسید و آنحضرت او بجهه بود و بر پشت آنحضرت می ایستاد  
 حضرت را بجهه بر صورت یکدستش بر پشت حسن بود و یکدست در گوش بر پای او او را در اجتن نگاه میداشت و آنحضرت  
 مانع میشد گفت بی پیدا این را و باز فرمود که شما و اهل بیته پیدا کنید که ای حسن سجده آمد و آنحضرت در نشانی  
 بود و او را در کردن خود را و بگوید و اما این را پس ایستاده خود می گفت تا خطه را تمام میکرد و مردم برق خلفای حسن را  
 سجده میدادند و چون این ملاطفتها را از حد بر کرد و خود دیده بود و بر نیز ایستاده را دید بر او و او را فرمود آن سخن را  
 گفت و بگوید که سوگند که من را ام کرده بودم و من را فرموده من خود را و اما ملاطفت پس پیدا کرد من حضرت از برای شما











تبر حضرت رسول آمد و گفت یا ربنا یا رسول الله امر و زعمیت تو بر ما زده شده و ما و تو را در میان می و از حق خود را از دست  
 خود بر روی امر و زعمیت خود کرده و تو را بیکر انداخته و نظر بر دین آمدن بخانه یکشنبه پس از آن در خانه خود  
 آمد و گفت هر دین و دین آنحضرت را از این پسین بنا خیزد و خشم پسیم دم و فتنه شده و بر کشند و چون بکن  
 که گفت و دید با بنو ابی فتنه خیزد و بر روی آورد و حضرت امیر المؤمنین حضرت حسین صلوات الله علیه  
 و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر سلمان و برین و کردی از بی نام و خواص آنحضرت بر آنحضرت نماز کرده و در آن  
 دین کرد و حضرت امیر بر او و بر آنحضرت قهر و کینه ساخت که نه نه که بر آنحضرت که هست و بر دست  
 چلی قهر آب پاشید که بر آنحضرت از میان آنها نشسته پشته بر دست و بر آنحضرت بارین هموار کرد و کشته  
 بر معلوم بنا و اینها برای این بود که آن طایفه موضع قهر آنحضرت را انداخته و بر آن نماز کنند و خیالی  
 آنحضرت را بجا نماند و نه و باین سبب او موضع قهر آنحضرت افتاد و آنحضرت گفته اند که در آنحضرت  
 ترا کینه و دشمنی بقیع علیه السلام و بعضی گفته اند که در میان قهر آنحضرت رسالت و بر آنحضرت حر و فتنه  
 آنحضرت فرمود که میان قهر بر من باینست از فتنه نهایی نیست بر من بر او در دست از دایمی نیست و هیچ  
 که آنحضرت از خانه خود بر فتنه کرده و بنا بر دست هیچ بر آن ولایت یکند و این شهر شوی و در کون و کون  
 که چون آنحضرت را فتنه کرده و بر کشته و دوست از میان قهر پشته شیبستهای رسول نام و آنحضرت  
 که گفت و بقیع را در شایع طایفه پسندید و ترا نام علیه السلام و دست که است که چون بر من حضرت فاطمه صلوات  
 شده پشته جاسم حضرت رسالت مبعوضه و آنحضرت بر آبیاریت گفته که که فتنه آن سنگین شده و او  
 نه فتنه و نه پسین بر آنحضرت و یکی از شما و بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنحضرت که گفت  
 تر اسلام بر خیزد و بیکره که او جاری فاطمه حبیبه صلوات الله علیه و خود بر من مرام و شکست و جفن کمان  
 که او بر شایع آنحضرت رسالت علی خواهش و آنحضرت از برای او بهترین مثال و در حدیث اختیار خواهد کرد و او  
 آنحضرت بر او و کار خود خواهد کرد و پشته و عطایای زرک با خود بکشید چون این امر را که بر واقع شود و پسین  
 قدای تو نوم صبا و آن و فشار را تا آنکه هر ثواب بیامند و حاضر شدن جنازه او نماز کردن بر او و این است  
 زیاده و نیست و نیست حضرت امیر المؤمنین عبا اب فرمود که مرام سلام برسان و بگو که که که شرف تو بگفت تواند  
 باز خانه و غیره ای ترا شنیدم و فتنه بر سر آمد و تو برستی که فاطمه و خضر و علی و خدیجه و سیده و حضرت

در آن مکان منع کردند و بر شایع ایام و انداخته و معارض حضرت رسالت را در با سوا و بر شایع که حق نیست  
 و اگر و تو خود را در با سوا و قمارت کرده و خدا کافست برای ملک کردن و برای تقام و در آنجا  
 کشیدن و من از تو سوال میکنم ای محمد بر کوه که بر من بختی علی کردن بر حضرت خود از برای آنکه از تو  
 که است که او را اینچنان بر دارم و مردم را در خانه او حاضر کرد و از من این بنام را بجا پسندید که  
 نه ایام نزد سپهر بر او و حال آنکه او از من زیادت و او را آن که او دیده پشته یعنی فتنه از روی پستی  
 از آنکه آن علیه علیه زنده می مبار که ترا از او شکر شده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سید شکر  
 پرست سابقین مردم بود و بوی که کو مشر و عالم ترین مردم بود و بر فضیلت و جمیع ترین مردم بود و در دنیا  
 چهارده و ششادین از من کشته شد و تر بود و ادل کس بود که ایان بر علی و در شایع پشته طوسی و کینه بود  
 و بقیع پشته ای متبر و حضرت امام بن العباسین امام حسین صلوات الله علیه را دست کرده است که چون آنحضرت  
 صلوات الله علیه جاری شد و میت کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که کمان کشته جاری او را در مردم را بر حال  
 او مطلع کردند و اعلام کشته امدی را بر من و او پس حضرت بر میت او علی فرمود و خود متوجه پشته او بود و است  
 پس آنحضرت را در این امور رسانست و بیکره و در این عرض احوال او را بهمان پشته اندر مردم چون ترا کشته  
 آنحضرت شده و میت فرمود که حضرت امیر المؤمنین خود متوجه غسل و کفین او شود و در شب در او غسل کند و در شایع  
 صرا که بر حضرت امیر المؤمنین خود متوجه امور او کرده و او را در شب در خون کوه پشته او را بر او که در من  
 فلک قهر آنحضرت سازد و دست خود فتنه خون و آنحضرت همچنان کرده و آب و دید با کشته بر او و شایع  
 پشته و در هر حضرت رسالت پناه که پشته و فرمود که السلام علیک یا رسول الله سلام بر تو یا از جانب حضرت  
 و پشته تو و از دیده تو زیارت کنند و تو که زیارت تو آمده و مشبه در میان خاک در غرض تو خیزد و پشته  
 از برای او در میان همه اهل بیت افتاد که که در خود متوجه علی کرده و کم شده یا در ملایه از برای کینه و بر حضرت  
 و حضرت بر من زیارت کشته من و لیکن با بر کردن در مصیبت تو و آب آوردن اند و معارضت تو که کجایش  
 که در این مصیبت بر من تحقیق که ترا پشته خود بقیع که شتم پس از آنکه جان محض تو در میان سینه و کمر من جای  
 شده و دست خود دین ترا بر شایع و او را تر خود مشکین شده علی در کتب پشته است آنکه باید قبول کرد و خدا  
 گفت اتا یله و اتا لیه و چون امامت خود را بخود کرده پشیدی و اگر دکان خود را از من پسین فرموده از من







[illegible]

17

از هر سینه و در آن در شکست و دید ای آن دو یافت مرغ و بر آن تا قوت از نور سینه که از آن نور  
 بیرون نمایان باشد و میانش مغز پرور و کار و پرورش رخت گرم فضا باشد فاطمه را بی از نور بر سر او  
 و هر گیتی را در صحر که در سینه از نور و دیده قوت و نور خفته مانند ستاره روشن و از جانب بیت و انعقاد  
 ملک شیند و از جانب جیسا و انعقاد هزار ملک جز نیل مهار تا قوت اگر خفته باشد و بعد از این که از نور شیند و در  
 خود را نماند و فاطمه پس خانه در آن روز بهی و در سالی و نه شهیدی که اگر اندوید ای نور او  
 تا هزار خورشید شمشیر و چون بر سر او و کار و دیده خود را تا قوت بر آن کند و گوید ای خداوند  
 من ملک کن میان من و آنها که بر منستم کرده اند و ملک کن میان و آنها که فرزند مرا شمشیر کرده اند و جانب حق  
 که ای جیش من و فرزند چش من از من سوال اعطای کن و نزد من شفاعت کن شفاعت ترار و اگر از نور  
 و جلال خود بگویند و دیگر که اگر در زخم ستمکاری از من بکنند و پس در آن وقت فاطمه گوید که پروردگار من  
 از دست مرا و شیمان مرا پیشیان فرزند ان مراد و کستان مراد و کستان فرزند ان مراد پس فاطمه از نور  
 در رسد که کجایند فرزند ان فاطمه پیشیان او و کستان او و کستان و شیمان او پس ان بیانند که در  
 باشند ان را ملا یک رخت از هر طرف پس فاطمه در پیشیان او و ان شود تا پیشان او را علی شست که در  
 با سینه بر سر حضرت علی امی از فاطمه است که در دست که حضرت سالت مراد و از نور خود که در حق فاطمه  
 عشر آید با جادهای خون آلود و در قائم غرض چنگنه آید ای خداوند حاکم عادل ملک کن میان من میان  
 انهای که فرزند ان مرا کشند پس حق ملک خواهد که از برای او خشم من بحق پروردگار کجا ایضا پس نور از  
 خداوند است که در دست که حضرت سالت مراد و از نور خود که در دست فاطمه است که در دست فاطمه  
 خواهد فرزند پر کشند پس حضرت امام حسین را بیا بهر مبارک خود ادر دست ایشان چون فاطمه حضرت  
 اند خود فرزند که خانه در خشم ملک مرقی اند نه بر سالی نه بر نور که اگر ان که در ان شونه پس حق است و در برای  
 کرده به بگویند نه خشم که با تالان ان حضرت پس ضایع که با تالان حسین و آنها را که با تالان  
 کرده بودند و آنها را که شکب از خون او شده بودند پس در ایشان را بقیل سانه پس بار دیگر ان تر از  
 کند تا حضرت امام حسین را پیشان را بقیل سانه تا آنکه خانه ادبی از فرزند ان ماکو اگر که در سینه ان را بقیل  
 سانه پس انوقت خشم با دشمنان نافرو شیند اند و ملازلی که در پس حضرت صادق فرمود که در رخت کند

27







و در جانب است نور و آن شود چون قدر و بکر او بر سر استیصال کند ترا عا در تو هر چه در خیر توید که از آن  
از ذناب که ایمان بخدا و رسولی آورد اندوه آن کرد و دو با او افتاد و از هر ملک بشنید و ملکها بگنید و از دست  
بشست و چون بر یک ششم سی حضرت متواضع استیصال کند با افتاد و هر از حور و بر سرین فزون با او باشد  
و این آن نیز با تو و آن شود و چون بیان محمدی منادی از زیر و شش کند که هر غلامی بشنید که  
کذا ربه و دینهای خود را تا بگذرد و فاطمه صبیحه ختم حضرت است علیه السلام و آن زمان مظهر که با او میشد پس از آن  
تخلی بوی تو کند که چه تو هر ابراهیم و شوم تو علی ابن ابی طالب که هم خوار ملک است و او با مادر تو هر چه در خیر تو  
تویا به پس بر ای تو بهتری از نور فیکند که گفت باید به ششم و دینان هر پایه تا پایه در هر که صفهای ملک است  
بشست و ملکها از نور دست و ششم بشست و حور و آن از بخت است و چه خبر صف کند از هر که بشنید  
تو از جانب چپ تو خوا و ششم بشنید چون بر بالای خبر بر آن جبرئیل از جانب خداوند اجل بر نزد تو ای کرم  
ای فاطمه حاجت خود را طلب کن پس کس که هر کرد و کار را این بنا حسی را پس در دو جا تو و تو و تو  
و کاری که در حسین خون ریزد و او کوچه پرورد و کار را بر ارم و زرق هر از آستان که در دستم که در او اند  
و آنست و دایه فقیه حق تو هر کوشاید و در بر ای عقیبا و جهنم و عا که هر کوشاید و جهنم نموده و در بر ای  
بهم ای خسته در آید و قاتلان آن اعام مظلوم را بر باید و فرزند آن ایشان را و فرزند آن فرزند آن ایشان  
پس فرزند آن ایشان که گویند که پروردگار را عا مظلوم پرورد و وقت قتل حسین پس حق تمام کند بر آید و عا که  
بیکر ایشان را که علامت ایشان که بودی چشم سپاهی روی ایشان است بیکر میروای ایشان است بیکر ایشان را  
و در بین طغیان جهنم پیدا می شود کسی که ایشان حق تر بود و در دهستان حسین از پدر آن ایشان که جهنم  
کار بر کرده و او را نشید که در پس جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را بطلب و تو کوئی پرورد و کار را  
خود را میخواهم پس حق تو را باید که کنان ایشان را از آنم زیرا که پس کوئی پرورد و کار را بشیطان اما مانع خود را  
باز حق تو را باید که از هر چه پیش آن را پس کند پرورد و کار را بشیطان خود را میخواهم پس حق تو را باید که پرورد  
پرورد و هر که چنگ در دست تو نهاده است بر پس از آنوقت از او گذشته هر غلامی که از دهستان بشنید  
فاطمه بشنید پس و از توئی یا بشیطان خود و شیطان فرزند آن خود و شیطان امیر المؤمنین حال آنکه خودی  
بیدل شده است و عو شای ایشان را بشید و بشید و تمامی قیامت بر ایشان اسان کرد و از احوال تو

244

[illegible]

سید صاحب حضرت امیر المومنین علیه السلام را که در این کتاب  
 در بیان ولادت با سعادت بنفرت است شهر بیان نموده و در آن  
 که بنفرت در روز جمعه سیزدهم ماه ربیع در سی سال از تمام الفیل در میان کعبه محفل متولد شد و در وقت  
 عمر شریف بنفرت پادشاه علیه السلام پست است سال بود و در روز وصال بقول وصال پیشین  
 انقضا بود و در شش خط علیه السلام در میان سینه صبح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در ولادت  
 با سعادت انقضا در روز پنجشنبه ماه مبارک شعبان و در آن شب اول انقضا و در روز چهارم  
 غایب بهرست و بعضی منسوب به شبان نیز گفته و در بنفرت ابوطالب پسر عبدالمطلب را که با عبد الله

٢٤

فصل











و دو سال حق اصدق و اخلاص عبادت کرده بود و از صدای برای خود حاضر غفلت بود روزی از شهر گذشت  
 سوال کرد که دوستی از دوستان خود را با و بنمای پس حق ابوطالب بپوشید و او در دست و چون مشرک ابوطالب  
 و به او از غلامان در جین او شده بود و خود بر نوبت بسته و از او پرسید و او از پرسش مردی خود پرسید  
 و گفت تو کیست خدا ترا رحمت کند ابوطالب کیست منم مردی از اهل قناره پرسید که که نام شهر نماز ابوطالب  
 پرسید که که نام قبل ابوطالب گفت خداوندان عبد خاف پرسید که که نام عبد خاف گفت خداوندان  
 را بسیار بسیار این نزد کوان ایشیند رحمت و بار و یک سر آن سر در ابوطالب و گفت خداوندان  
 را که شکست بر این خطا نمود و در آن دنیا نزد دوستی از دوستان خود را این نمود و پرسید که که نام  
 با و ترا که حق تمام را در باب تو شکست طعام کرد و ابوطالب گفت آن شکست که نام شهر نماز گفت  
 از خطی که بر دهن تو آمده که او ولی خدا و پیروی یقین و در هر حال عالمیان شمع چون آن  
 فرزند را در بابی سلام بر او و برسان و یک با و که مشرک تر اسلام میسران و که او ای حیدر بر دینیت خداوند  
 او را در کمالی نیست و شهادت میدهم که هر چند که در هر حال حق اولی خود تمام میشود و پیروی تو تمام  
 و نیست چون ابوطالب این شکست بر نیت طهارت شکست از وید و بیارید و گفت که که نام مولود تمام  
 و گفت نام آن علیست ابوطالب گفت حققت گفتار تو بر من میخورد و هر بران بودی الی دلیل و محلی  
 که شده تمام مشرک گفت هر چه میخوای که برای تو در این وقت سوال کنم که حق تمام بر تو را عطا کند مایه  
 که من خدا و تو در گفتار خود ابوطالب گفت از این وقت طعام فریشت میخوانم که برای من حاضر شود پس  
 مشغول به عشاء نمود و دعای او تمام نشده بود که طلق نزد ایشان حاضر کرد و آن طبق طلب انکار گفت  
 بود پس ابوطالب انار را بر پشت او نهاد و خداوندان بر نوبت و بمنزل خود مراجعت نمود و آن انار را انداخت  
 فرمود و حق تمام ازین انار را بر دهن او فرمود و در همان ساعت با ناظرتیست پس مقاربت نمود و او  
 این ابوطالب حاضر شد و چون آن خطه بیار که او هم حاضر قرار گرفت و از نهانستان حضرت زینب  
 بگرفت و آمد و چند روز میل از و ترشید این سبب فرج فطر حاصل شد و گفت که خبری که کتابی خود را  
 به بر من بر سر که ابوطالب و زینب آن سوال کنیم شاید که این از ما زایل کرد و چون بعد از هر کس  
 او نه پس لا بد و نه از او نشد و نه شمس که انار که او در کردید و از برای که از من پاشید و بنابر و در آن وقت

بناشید

بجاست و شامع کردند و پیچید و گوید و گفت که این لما نیست که ما را دانی از آن ممکن نیست در خیال قدرت  
 بر که بر آمد و از آن حالت بر دانی دیگر و گفت اینها نفس استی که حق تمام در آن شب عشاء به عید آورد  
 و حق و بیگانه و نیست اگر او را اطاعت کند و او را بر لایست و شهادت با است و خداوندان  
 هر که از شما ساکنند که و او یک خانه و تمامه بر برای شما خانه و نیست گفت ای ابوطالب بفرمایید که حق تمام  
 شما را پس ابوطالب بگوید آمد و دست بیوی آسان بلند کرد و گفت الحق و یقین است انک الله بالحق یخبر  
 الحق و یقین العالیة و بالغا طلة الیضا و الانقضا علی ما ساء بالزائد و الخیر  
 حق ای خداوند من پسند من سوال میکنم از تو یقین است که که پسندید و او عید که که پسندید  
 که پسند من نیست که که انقضی کنی بر اهل تمامه بر رفت و رحمت پس حضرت فرمود که حق تمام که که انقضی  
 و یکا از شما هر چه که در و خلاقی آنرا نیست سوگند یاد میکنم که هیچ و بسیار کلمات را نوشته اند و در  
 بر شد که که این ترا و دید او با این کلمات خدا را عالمیکند و دعای ایشان مستجاب میشد و حققت هر کس  
 نمیدانست پس حق تمام ولادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شمس و سلمان پس و در  
 سنا عطا کرد و پس حق تمام از او احوال میگوید و گفت آمان عاونه فطری عادت کرد و در دست  
 بر عاونه بر دهن آمد و در که و با و زاری میگوید و با و زینب میگفت که اینها نفس تمام شد و حضرت خداوند  
 هر روز ابوطالب و دید و بودی و دید و پرسید که که این چه انوار است که ما بر شما نشان شد و میگفت ابوطالب  
 ایشان را با شما را که ظاهر شد و این نیست و در سر دوستان خدا که حق تمام در او کامل خواهد کرد پس حضرت زینب را  
 و با و حق تمام خواهد کرد و او حیا میفرمود و او پیشتر متقیانست و یاری و میده و این عاونه عالمیانست و بر سر  
 و چشم او شمع منافقان است و زینب عبادت کند کلمات و در هر سخن از الزامات میفرماید و حق تمام  
 و گفت و یکدیگر علم گفتند و ملاک گفته و شرک و شیعت و جان یقین است و در دست پس ابوطالب پسندید  
 این الفاظ را میگفت که هیچ شد پس چلی بود از قوم خود غایت کرد و به جابر گفت یا رسول الله بفرست  
 که طلب مشرک رفت و او ذات یا خیر بود که که حکام پس برشان یا جابر این حدیث را از فرزندش که که  
 که کنون علوم غزواته حق است و برستی که مشرک و حنف کرده بود و برای ابوطالب جابر را که که حکام و گفت  
 خواهی هر ایلی باین موضع بیا که او را بخار و دیار زنده خواهی نیست چون ابوطالب این عادت و داخل















[illegible][illegible]



















تو هم که از مردان برتری و جود از این نسلی از تو هم رسد و آن ملعون گفت که طاعت آتش را هم نمی توان  
و عید است بخودم و آن دو را زانو و عاقبت یافت پس هر که با او گفت برای تو نیست که در آدم سوار به کشتن  
که است گفت: میمنه من رفعت که او را به رقیل رساند از ایشان دو را که داشت بهشت آنچه خواستی  
بکن و اگر گشت بهشت را که منم که بر دم و به رقیل رسانم و تو کنه یا دیگرم که باز نزد تو ایم که هر چه خواهم از این  
پس از آنوقت را چسب که در آنجا شهادت حضرت رسید و او را فرموده آن خبر را که در دو بیت دیگر است که از این  
از او قبول نکرد و او را از رقیل آورد و عمر بن بحر چون به حضرت و در شب نزد هم آمده نقل عمر بن العاص کرد  
و او در آن شب باز حاضر شد و خواهر را راستا که بخاک می انداخت پس از آنکه خبری برادر از جحان دیگر آورد  
و حاضر گشته عمر و خجالت یافت و چون این علم علیه السلام کرد آمد آن را از راجحی اظهار نکرد و در آنجا که در آن  
نیم و از آن باب نیست و قطعه ملعونه را در آنجا و حضرت از این گفتن ها در جگه خواب چو بر او زانو افتاد گشته  
و آن ملعونه در نهایت حسن و جمال بود و چون این علم آن ملعونه را دید آتش مشتکش رسیده او شعله کرد و او را  
به خاک خود در دشت نمود و آن ملعونه گفت که منم که خواهر است و غلام و دیگر می کشی می این را و طاعت  
انصاف گفت برای عذرت که تا بگفته قبول کردم غیر از قتل می این را طاعت که او قدرت است و نیست از آنکه  
خامی کردن و او را بکش و اگر در شش می این را با من مشت می کردی و اگر گشته شوی تو با من است از آنجا  
تو بهتر از دنیا کانی ایات خون افکون و است که ملعونه در نهایت او را گفت که گفت بخدا بگو که منم  
من نیز باین شهر نیامده ام که بر این بن کار آن ملعونه گفت که منم از قبیل خود می ربا تو هم را می کشم که از آنجا  
او را نمایند پس از آن ملعونه و در آن محال را از قبیل خود یاد او را که در این ملعون شش بن بجز را و به کشتن  
می خواهم از این می دوست تو هم که است حرف نیاید و او رفت و شش شیب گفت که آن امر کدام است گفت  
با تو که منم که در کشتن می این را طاعت و شیب نیز از جمل آن بود که گفت ای این علم جاری بود که شش  
گشتن می کار است این علم علیه السلام گفت که در مسجد پنهان بشوم و چون باز بدون می این ملعونه را می  
می آوریم از این ملعون را نیز با خود متفق کرد و در شب نزد هم ماه مبارک رمضان آن ملعون باین غوغا  
و ظاهر ملعونه را نیز در مسجد آمده بود و شش افکون بود و از شش این طاعتین و دیگر را بر سر بردارد از ملعونه با هم می  
به سینه های است شش شیب است این را و در این راستا پس آن ملعون آمده بود که آن را می گفت

١٠٠

[illegible]

466.  
22/































از دیگران ندادم تا اینکه گفت مردم که ترا قبل رسانم من بر تویی سببم و در مطایق تو افتادم با آنکه می دانستم که تو  
 مرا خواهی گشت و لیکن میگویم که گشت من تو بر تو تمام شود و خدا اقامت هم از تو بگشاید و تو هم گشتی که از کسی نماند  
 باز کردی پس شهادت بر تو غایب شد و بر اگشتی ای به خفت ترین بر یحیی بن افسون که است و گفت ای برتر  
 آیا تو نجاست میتوانی و او کسی را که در بنیم است پس حضرت ابی ابراهیم گفت عادت است بر ای آن ملعون که حضرت  
 سخاوتی کرده و فرمود که او را طعام و آب بدهید و دست و پای او را بفرمایید و با او رفت و در آن کعبه و چون  
 از وی باز آمد او را یکچه بت قصاص گفتم و جد او را آتش بوزان و شد گفتم او را که دست و پایی و گوشتش  
 اقصای او را بری که حضرت رسول فرمود که زنده نگذارید و گفتم او را که شایع من من سر از دم  
 بگذار و گفت من نیز اگر اهل بیت گرم و خود در حقیقت و عهدی حضرت زهرا است که حضرت ابی ابراهیم  
 عادت است و فرمود که او را بر روی و بختاید پس گفت ای ابا منبت حضرت زهرا است که حضرت ابی ابراهیم  
 که بوزاری میگردید و در یک بود که خود را ملاک کند پس حضرت امام حسین درین که بوزاری و ملاک بوزاری  
 به بر سر کوفه گفت ای چه بعد از تو از برای ما که خواهد بود و صحبت تو هم در ما مثل صحبت رسول است که  
 که بر از برای ما صحبت تو از من است پس حضرت ابی ابراهیم از حضرت زهرا و یک خود طلبید و چون نظر کرد و دیدی  
 این امام مظلوم را دید که از بس که گریه و جگر میزد و در یک خود را با می خورد و باک کرد و دست  
 بر دل میگذشت و گفت ای غرض خداوند عالمیان ای ترا چه بسا گفتم که او را در تو و در دل او قدرت است  
 که او را در اطمینان است و در جوان آب از وی در ترا ساکن گشته است و کسی که تو ترا از او جدا و جدا است از حضرت  
 و از حق که در پندیده و از تو یک عمر است و در میانند و زینب ام کلثوم آمده و در پیش حضرت نشسته و از حضرت  
 برای حضرت میگردد و میگفت که در تو که کلمات اعلی میست که ترسید خواه و او را بزرگان ایشان ترا کی قاضی گشته  
 ای چه بزرگواران تو را و در زاری است آب و ده ماه که گفتم تو را پس حضرت امام حسین و از آن جوانان  
 و زاری آب از برای مبارک حضرت جاری شد و نظر حضرت ابی ابراهیم از آن جوانان و اهل خود افتاد و حضرت امام حسین را از آن  
 طلبید و ایشان را بر کشید و در دمای ایشان فراموشی پس حضرت زهرا شد و باقیار زهرا که در بدن حضرت زهرا  
 شده بود چنانکه حضرت رسالت را پس زهرا که با حضرت داده بود که گاهی مدتی نشسته و گاهی بوشن بازی  
 چون حضرت بر پیشانی آن حضرت امام حسن علیه السلام از شیر بیت آن حضرت گرفت و از آن که از آن شوال گرد

و انوار و بوی

که بر سر آن اسیر و مید که بیاض و باز سفیدش بود و حضرت امام حسن علی که آن ملعون را طعام نمیداد  
 سفید و دیگران را نه که چون آن ملعون را آبجی دادم که گفتم که ای و غرض خدا از این ملعون  
 گشته آن ملعون گفت ای برتر منرا بگشتم چه تو را گشتم ام گفتم که گفت که او این زینب غنیایا  
 ترا در دنیا و آخرت عذاب و عذاب کرد و آن ملعون گفت که آن شیشه را بفرار و درم فرود آمد و در آن  
 و او دادم تا او را بر آب داده اند و فرقی با و داده ام که اگر میان اهل بنین نمک گشته آن حضرت است  
 ملاک گشته بنی خلیفه غرضه گفت که چون شبستم و به مبارک معان شد و در یک زهرا عذابی مبارک  
 سید و از آن شب که در یک و ملاک را چنانچه میفرمود و آن شب که در یک و ملاک را چنانچه میفرمود و آن شب که در یک  
 آن حضرت می آمد و سلام میکرد و جواب سلام ایشان را میفرمود و بیکت ایها الناس از منم ال کینه پیش از آنکه مرا بکشند  
 ای خرد را بک که پسند بر ای حضرت امام حسین دم خوشی را آورده و چون عذبی بر خورست خوری بر حضرت  
 و خانه چون ساکت است حضرت فرمود که چگونه خواهد بود حال تو در مشکای که ترا بطلد و بختاید که بزرگی جوی از حق  
 گفت بخدا او کند یا از این ملعون که اگر از این شیشه پاره پاره کند و با نش بولند از تو بزرگی بخورم حضرت فرمود که بزرگی  
 بر سر تو فرو نهد یا نه و از آن برای سید و از آن برای سید و از آن برای سید و از آن برای سید و از آن برای سید  
 فرمود که این آخر روزی است از دنیا و چون شب است بگم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کردند و از آن  
 را و او را که در فرمود که خداوند متعال بر شما و اهل بیت مرا بگو و یکیت پس ایشان را و ایت بفرمود و در آن  
 آنرا زهر برین با کشت بسیار خاشاک بود و هر چند خور و آش بی افورده تا دل فرمود و بهی که بشن  
 که کرد او کشت میکرد و مانند مر و اید عرق از چپین پیشانی بخت و دست مبارک میکرد و یکیشتم از رسول  
 خاشاک شد و او را چوین تر بک و دعات من من من عرق بکند و چپین او را که مر و اید تر و دوا و ساکن بشود و سبب  
 که از آن خود را طلبید و فرمود که خداوند متعال بر شما و اهل بیت مرا بگو و یکیت پس ایشان را و ایت بفرمود و در آن  
 ای پدر چپین سخن میگفت که گویا از خود را میداد که فرمود که ای غرضه که ای کشته پیش از این و آن حضرت رسول خدا را در آن  
 و از آن برای این است که بخت که دم گفت من گفتم پیش از این که گفتم خداوند ابل من و آن را بختی سلطان  
 که و آن و ابل ایشان بهتر ایشان یعنی روزی که من حضرت رسول فرمود که خداوند عذابی است و بعد از آنکه از آن  
 و فرمود و از آن که من شب گشته است ای حسن ترا و ایت میگفتم بر ادرت حسین و فرمود که شما از منید و من را





































ایم که برود و مقام بر او پیش می شد و از نسبت مستقیم ایشان پرسیده گفت که ما بی سوادیم و چون نگذاشتیم  
 هر چه بر او دیدیم با جنت عظیم و جیه شریف پذیرفته بود و کلاه پیشانی بر سر داشت و در مقام امام ایستاده بود و میفرمود  
 که بگفت من در کتب دریا صوفیه و ششم روزی از خودم خود به ریاض نظر میکردم و نگاه دیدم مرفی داشت که کسی بود از آن  
 پرست که در میان دریای اینده شده بود داشت و فکر و پس از آن از کلبه ای او افتاد و نگاه بردار که در آنجا  
 شد و بعد از آن قدر گشت و باز رج ایشان از کلبه ای او افتاد و چون من به چهارم چنین کرد و در کلبه ای او افتاد  
 و هر که شد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 بر او که در آنجا گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 تا آنکه چهارم به چنین کرد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 و بگفت در آن سنگ نظر میکردم و نگاه دیدم از آنجا که گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 شد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 که کو تو گشتی گفت منم این که گفتم که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 و منم این که گفتم که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 که چون سخن انهای پند افشردن را در گوید و نگاه دیدم از آنجا که گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 از کتب معتبره از حضرت امام خود العاصی و آن را در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 بنم رسیدم صورت حال ایشان طالب صلوات الله را در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 هر که من نظر کردن این طالب که صاحب تو هست و نگاه دیدم از آنجا که گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 بصورت حضرت پس حق تمام صورت حضرت را از آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 او را با او پس نظر کردن با صورت متعجب و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 دید که حضرت زود در همان موضع از آن صورت ایشان فرست ظاهر کردید و نگاه دیدم از آنجا که گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 آن صورت و اثر حضرت را مشاهده و مشاهده و نگاه دیدم از آنجا که گشت و باز رج و دیگر او را دید و بر او که در آنجا گشت و باز رج  
 بلکه فرموده اند که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد

در آنجا از کلبه ای او افتاد

حضرت از آنکه چنین فرمود حضرت امام حسین صلوات الله علیه همان آلوده شده و یکت لبت میکت زبانه  
 این زیاد و سایر و ملاقات با طاعت و حضرت و اینهاست مستمر تا روز قیامت را و می گفت که چون حضرت  
 طاعت حضرت را در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 السلام و التحيه و ان  
 شایع و منشی طوطی و اکثر از نظم عمارت کرده اند که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 نرماه و بد که معان سال پس از آن واقع شده و بعضی سال و دوم نیز گفته اند و کسم غریب حضرت حسن فرمود  
 فرموده اند که حضرت نیز بهشت و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 و بعضی از اینهاست که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 شده و این باو پرسیده اند که حضرت امام حسین را در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 ظاهر حضرت امیر گفت که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 پیچیده و حضرت رسول آورده اند که حضرت فرمود که من شمار نمی کردم که چنانکه نزد پیچیده او را پس از آن چنانکه  
 در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 بهار که حضرت را می یکدیگر پس از آن حضرت فرمود که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 و حضرت رسول فرمود که من نیز در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 برای هر یک سه تن و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 نیز بهشت هر آنکه در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 گفت ششم حضرت فرمود که گفت من غریب هر یک گفت حسن نام کنم و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 ششم بهشت و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 چون حضرت رسول فرمود که در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد  
 گفت ششم بهشت و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد و در آنجا از کلبه ای او افتاد



















































































فصل دوم در بیان شرف برای آنکه در حکمت آن غلبه داشته بود و چون حکمت آنها بران ظاهر شد و در کار  
 چنین کار من نیز چنین است بر شرف است و سبب نیست و چه حکمت در فعل من و اگر من با مویر صلح کنم  
 شرف من در روی زمین نیاید مگر آنکه گشته باشد و در آن با احتیاج بود که اگر است که چون حضرت امام علی  
 با مویر صلح کرد و مردم حضرت انصاف آمدند و نصیب طاعت کردند و او را بر حجت موی حضرت فرمود که ای شرف  
 ندانید که من چکار کردم برای شما بکنید او کند که آنچه من کرده ام نیست از برای شیعیان من از آنچه افغانان  
 میکرد و آنرا میدیدید که من امام و حاکم الاطاعه شایم و من یکی از بهترین جوانان به شرف نصیب حضرت رسانید  
 یکی پس فرمود که آیا میدانید که آنچه حضرت فرمود که موجب نصیب حضرت موسی شد چون در حکمت بود و دفع  
 بعد و آنچه حضرت کرده بود و شرف حق تعالی حکمت صواب بود و آنرا ندیدید که هیچکس از این نیست مگر آنکه در کار  
 یعنی از قبضه موری که در زمان است واقع میشود مگر فایم که حضرت عیسی در عقبه نماز خواند که در حق تعالی  
 ولایت در انقضی خواهد کرد پس او را برای آنکه امداد را در کار او بهتر باشد و او را هم از شرف ان  
 و حق تعالی بخت او را طولاند خواهد کرد پس ای ابراهیم برون خواهد آورد و ظاهر خواهد کرد پس بعد از آن  
 بر آن که کمتر از جلی سال داشته باشد برای آنکه مردم به است که حق تعالی بر این حضرت و ابراهیم است که در آن  
 بر آن بخت حضرت امام حسن است که در میان و زمین و آب چینی بخت انصاف است و حضرت  
 در و امام بود که در صلح سید ایمن بر آن است پس مردم بخت در این کار حضرت فرمود که بکنید او کند  
 مویر از برای شرف است از این جفاست اینها دوی میکند که شرف شده و داده نقل کرده و مال بر افکار است که  
 بکنایه سوخته که اگر از صواب به صمدی بکرم و خون خود را حفظ کنم و این کردم در اهل عیال خود بکنم و اگر  
 بکنم ضایع شوند اهل عیال خویشان من بکنند او کند که اگر من با مویر صلح کنم بر آن است این مردم است  
 و عیال میدهند بکنند او کند که اگر با مویر صلح کنم و غیر از شرف است از آنکه دست او را بکنم و بر اهل صلح است  
 که در و بر فرمود که عاری باشد از برای منی بکنم و در حق تعالی است پس مویر و در زمان است که در  
 بر ما و فرزند ان ما و بر زنده و بر زنده را دوی گفت این اهل شیعیان خود را یکداری که بکنند که شرف  
 بکنند هر فرمود که بکنم من نیز میدانم امری را که از شرف است و دست که ایان من رسیده است پس بر حضرت که در  
 صلح است و روزی بر اشد و فرمود پس بکنم و که ای حسن آیا شادی میکنی چگونه خواهد حال خود و فرمود که

شرف من بکنید چگونه خواهد بود حال خود و وقتی که خلافت بر منی امین پرسد و در بیان من موی شد فرمود که شرف  
 که در بختام خود رسیده شود و چون عیال و در بیان من موی شد فرمود که شرف من رسیده باشد پس بکنید که شرف  
 زمین و اطاعت او خواهند کرد و سبب کان خدا و پادشاهی و طولانی خواهد گشته و سببهای به است و خلافت  
 کرده و این حق باطل خواهد کرد و سببهای حضرت رسالت را ضایع خواهد کرد و مال خدا را بخت و در کار  
 خواهد داد و بخت چنین نخواهد داد و در پادشاهی خود نمونان را نویل خواهد کرد و در خاقان را توی خواهد کرد  
 باطلای خدار ایان یا در شرف است خواهد کرد و سبب کان خدا را بخت کان و خدایان خود خواهد کرد و سبب  
 او حق من پس بکنید و باطلی فایده خواهد کرد و به مصالحان را لغت خواهد کرد و هر که در حق یا او شرفی کند که  
 خواهد بود و در آن خواهد گشت و هر که در باطلی او دوستی کند که ای خواهد بود و در کار چنین خواهد  
 بود که ای من در آخر الزمان مرید ابراهیم که در و شرف کرده و کار بر مردم بسیار شده باشد و در کار مردم  
 باشد پس تقویت خواهد داد و او را بر اهل این خالی خواهد کرد پس او را اگر خواهند که در حق و در حق  
 عدالت خود بر آن خواهد کرد و اهل سبب بیا و فرمان بردار او خواهند کرد و در زمان او کار فریخته  
 آنکه ایان بیا و در و خاقان مکر آنکه مصلح خود در زمان او در نه کان با یکدیگر صلح کنند و این کباب خود را  
 آنکان بر کتبی خود را فرمود و بکنی زمین برای او ظاهر کرد و چهل سال یک جمع زمین باشد بر شرف  
 کند که ایام او را در اباد و کلام او را بشود و شرف است لبند بخت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده  
 که در ایام حسن در خانه خود نشسته بود که سواره آمد که او را ابو سفیان بن اخیل بگفت و گفت السلام  
 ای ذیل کنند تو منان حضرت فرمود که فرود آئی اخیل من پس فرمود که و بای شرف خود را بکنی حضرت  
 شرف حضرت فرمود که چه بکنم که من ذیل کند تو منان گفت برای آنکه امامت از کارن خود انداخته و صلح  
 ایمان طایف من که اکثر که ملک کند بغیر آنچه خدا فرستاده است حضرت فرمود که تو را فرمود که هر چنین کردم از دست  
 بر جویان است علیه شرف من که بکنم که حضرت که حضرت رسول فرمود که شرف روز نخواهد گشت تا آنکه دانی شود  
 برای امت موی فرمود که سبب کند که خود رسیده شود و او را بکنی پس بکنی پس بکنی که در دست  
 او را خواهد بود و منی فایده خواهد بود پس فرمود که برای چه بکنی و فایده گفت برای آنکه خود او دست  
 فرمود که بکنید او کند که برای این است که گفت قسم بکنید که برای آنکه امام حضرت فرمود که بکنید او کند که دست























[illegible]

11

[illegible]

42



















































[illegible][illegible]



[illegible]

منه جانکه ستمه روز  
بوقدر بعضی روزش قریب  
مکر نیندا از مج

مفتی

[illegible]

در شعبه ای نشستند اگر مخالف باشند این نیز از دست می بخشد انان را در اصول هم



قبول آوردند چون خبر بگفت رسید فرمود که من این ترا خدای فرمودم قبول کرده و در همان ساعت بروی دست و پاهای  
رفت و الی گفت که شنیدم که غلامان ترا کشته اند اما تو را ثواب و پادشاهی ایشان حضرت فرمود که من بگویم که اگر کشته  
ایشان را بگویم تعاصم کنم و الی گفت باین احوال است و ایشان را می شناسی فرمود که بل چنانچه ترا می شناسم ایشان را می شناسم  
فرمود و بدوی که در پیش والی استاده بود و فرمود که این یکی از آنهاست و گفت که مر از یکی است اگر می دانی چون دانستی  
که من از آنها می دانم حضرت فرمود که اگر من دست بگویم تو مرا تعصیتی خواهی کرد و گفت که او را تعصیتی خواهی کرد و فرمود  
که چون بروی رفتی غلام و غلام همراه تو بوده و همه یقیناً او را نام برده و چهار نفر ایشان را زوالی بدیده بوده و با  
ایشان از کشتن را می بیند و او پس از این مرد گفت که او کشته که چنین بود و گفت که او را با ما همراه  
بود پس الی و الی گفت که فرمود که ایشان را که در دهنه و ایضا و بهت کردی که دست حضرت تمام جبین صدمه است  
آه و حضرت شورش کرد و در فریاد و غوغا و فریاد بسیار داشت حضرت فرمود که او را فرموده آن چند دست از حضرت  
است و حضرت کرد و او را در پیش فرمود و در اندک قدری ایشان شد و اما همانی خوشتر از دشمنی ایشان است حضرت فرمود که  
اکنون که او را فرموده اکنون او را اطلاق بگو و غلامان را بخواه پس کی الی گفت که حال بسیار بدست آمده برای او پس الی  
آورد و در آن یکم شد و شیخ که بنام شهاب است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که روزی حضرت امام حسین علیه السلام  
بیماری داشت که شب شدیدی داشت چون حضرت را غسل شد قبل از عاقبت کرد و آن حار و عاصه بن شد و ایشان نام داشت  
و حضرت را با خود می بردند و شب نیز از نماز می گذشت حضرت فرمود که حق صبح هزار اعلیٰ کرد و آن که را اعلیٰ است  
صدا می شنید و کسی از عید که می گفت یک ساعت فرمود که آیا این را می شنوی که از یک نشوی که می شنوی که  
یا که که می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که از یک کیس این را می شنوی که می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که  
می گرد و در عقب و مردی طواف می کرد پس الی آن دست خود را پیران آورد و آن مرد دست خود را بلند کرد و فریاد  
که شنیدی پس می توانی دست بگیری و پس این را می شنوی که از یک کیس این را می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که  
آنرا می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که که عاصه بن را می شنوی که  
تجارت کرد و الی گفت که اگر کسی از فرزندان محمد ص را که در اینجا است گفت که بل حضرت امام حسین علیه السلام  
پس الی حضرت را علیه السلام گفت که بدین که به بلایر است ایشان را تعصب حضرت چون بر حال ایشان مطلع گردید و بعد  
که بدیده دست به عاصه بن را دست طبعی دعا کرد و بعد از آن حضرت را ایشان را دست نامور از دست ایشان جدا کرد

[illegible]



[illegible]

خزائن البرکین

[illegible]











[illegible][illegible]















[illegible][illegible]



























[illegible]

انفرت

حضرت بار خفا و احوال خود دیده زیرا که الهای ایشان ترسانه شده بود و در کنگهای ایشان تنگتر گردیده بود و بعضی  
 ایشان میفزاید و حضرت با خصوصان اهل اور و مای ایشان شکست بود و در کنگ ایشان افزوده بود و سکون و طمان  
 بر سر ایشان پشتر شده بود و بر بعضی از اصحاب انحضرت گفته که نظر کنید بسوی این شیر پیشه شجاعت که بر دانه دندان  
 در دهان منده شما شمشیر حضرت چون سخن ایشانرا شنید فرمود که هرگز کینه ای در دزدان بزرگواران که نسبت بر آن گزیده  
 شما که منزه علی گران در گذریده و از شدت و عداقت مثل شیه بسوی نیم ای وقت با وجود پاکیزگی که است از شما که گویید  
 از دندان قیچی مثل شود و نیست مرک برای دشمنان شما که مثل کسی که این قدر و قیامت بسوی دندان عداقت  
 که بر دم بر آخر داد که در محل فرمود که میباید آن مویست و پشت کافران است که هر چه توانست بسوی شمشیر  
 هر چه توانست بسوی غذاهای ایشان و من هرگز در دفع گفته ام و از پیران خود در دفع نشیند ام و از ایشان  
 ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در روزی حضرت علی العقیل صلوات الله بوی عبدالله بسری بن عباس را از اهل  
 خانه کرد و آب سازد و به مبارکش و آن شده فرمود که هیچ روز بر حضرت رسالت سخت تر نبوده و در خانه خود  
 در حال خود از هر چه از اهل طایفه ایشان روزی یکم و بعد از آن روزی دوم بود که هر چه از معجزاتی طلب میشد بر حضرت  
 که روزی بر دوشین نیکه کسی هزار نام در ده روی میکرد که از نیکو است از آن امام مظلوم داد و بیا که گفته است  
 عزیز پیشه بسوی خدا چون او و ایشان را موعظه میکرد و خدا را بیا داشت می آوردند بنده نیز نشسته و دست از او  
 داشت تا آنکه او را ایام بستم و خدا و آن شهید گردند پس نمود که در حالت کند بحسب که جان فشان کرد و مردانگی کرد  
 نمود خدا و ای برادر خود که بیند تا آنکه بستی ایشان بر بیند پس سخن جمعی بستی ایشان او داد و بیا که است که در آن اهل  
 را و دیگر در پشت پرواز میکند چنانچه معجزاتی کتاب را و بال دارد و بعد از آن که بحسب آنتر خداوند عالمیان مقرر است  
 شیدا از روزی است از روی قدرت او بیکند و این قولی رسید بمقر از حضرت صادق علیه السلام که است که هر چه بگوید  
 نیست که اگر از روی بیکند که کاش چنین نمیدیده بودم و با او داخل شست میشدم  
 حضرت و است خدا و بیا ایشان و در آب لغت کردن ایشان با بود و عبدالله بن مسعود از حضرت امام رضا علیه  
 السلام روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که قاتل حسین بن علی را بگویند تا از شش بر او نصف عذاب اهل شام و سیر  
 و ایامی او را بر قبرهای ایشان بپاشند و او را در هر کجانی در قعر جهنم او حیات اند و از کشته بوی بد او ستاده بیکند اهل جهنم  
 بوی سر و در کار خود و آن معون با هیچ یار آن خود و هر که سعادت او برقل حضرت کرده است اید الا با در جهنم فرستند











از حیوان فضا و مغز و کویاری آن تمام مظلوم کرده و در برابر کوههای آتش خسته شده بود و در برابر خنجر  
شمشیر نیز تپید و چرخ کرده و آن کافران ایشان را امان میدادند و وعده ماههای پسداد میکردند و میخندیدند  
و حرکت کنند و آن امام مظلوم خسته شده و رانده و خسته شده بود و تا آنکه همه جانهای خود را فدای حضرت کردند  
برادران فقید گشتند و آینه در قفس کج گشت و در آن محراب پرستیده چندین هزار کافران و منافقان را انجام  
قتل داد و میان گرفته حبیب بن نظام با برین معین شد و کوه را رسید و از یک کوه در میگذشت و پیچید و پیچید  
ای برادر این ساعت خسته گشت کدام روزی برای شادی از این همه روز تیر و چشم چین کاین کافران را  
خود بهر ملامت کند که شتم تویم و بر این راه را در گریختیم و بهر ای بیست تو ایم سید و شمشیر گشتی لبسته تیر و دست کرد  
که روزی حضرت با المومنین با اصحاب خود بجز کشته شده و در زیر درخت غمناکی نشست و فرمود که از آن درخت  
بریز آرد و در با اصحاب خود بنشیند و دل فرسودگی و کسب بدیگری گفت یا المومنین جز چون بطور و این طلبه محنت  
که بکشید ترا بر چوبل و درخت بار خورده کشید و علی بن امان شمشیر پرست و نزد درخت ای که و آن درخت  
آب میدهد و روزی بنزد درخت آمد و دید که آنرا بریده اند گفت ای فلان درخت که شمشیر بجز از چند روز این بنزد  
خستند و او را طلبید و در راه دید که آن درخت را بریده و خسته کرده اند گفت اینرا برای من بریده اند پس در کاین  
نیاید و او را طلبید و گفت از دروغهای امام خود چیزی نقل کن کشید گفت من دروغگو نیستم اما من دروغ  
نقل می کنم و او را خبر دادند که دستها و پایها از زبان سر افروخته ای برید آن معین گفت بهر چه دستها و پایهای او را  
زبان او را بکشد و دیدن از او نام ظاهر شود و همه دستهای او را بریده و او را انجامد برودند و بعد از این معین کشید  
او را و فرستاد بر این مردم نقل میکند که اگر در کشتن ترا بریدند و شمشیر گشت لبسته تیر از او بریدند و دستها  
و کشتن شمشیر کرده اند و در کشید و بگریه را که گفتم خبر ده مرا از آنچه از تو بزرگوار خود کشید گفت کشیدم که گفت  
که کشیدم از جب خسته تر از این بنشینم اما که که گفت ای کشید بگو که تو بود و بهر تو در قفس که خسته گشت و در  
زنا شمری ای پسر استار پادشاه از زبان تو را بریده که گفتیم با المومنین آفرینش خواهد بود و کبلی تو با خبر خواهد بود  
و بنیاد او گشت پس خبر کشید گفت خبر او گشت که در بهر عباد من زیاد معین بهر مر طلبید و گفت نه از این کوه از این کوه  
تول کرد این زیاد گفت نام تو بگو که ترا خبر داده اند که کشید و خبر شد بهر مر که گفت خبر داده اند که خبر المومنین را  
بیکلف خواهی کرد که از او خبری بگویم پس دستها و پای او را بریده و فرستاد بر این مردان معین گفت

[illegible]























نموده و با عجز آنحضرت نمیتوانست شد و زمین گریه بآید شد تا آنکه آنحضرت لشکر خود را علی شهادت خود موضع و در آنجا  
و هر یک از اصحاب خود را با هم بدو و بسمل سده خان فاکه برآورد و در دو دیوار ایستاد و ایستاد و در آنجا حضرت فرمود که ای  
مادر مرا و چنین شد که من گویم چشم نمیدارم و در نزد آن دوستان من گشته شود و اهل بیت زنان و عطف آن  
و بعد که رسید شهر شهر دیار به دیار برگردانده و هر چند استخوان نمیداداری نیاید اما سکه گشت ای فرزنده و بلند بخت  
تو نیست و خون تو را بر من و او نیست و در پیش خطا کرده ام حضرت سلام جسمی دست و پا زد کرد و گفتی از خاک که گمارش  
و با هم سوار و او گفت ای مادر از خاک که گمارش خطا گفتم و در میان که در دو خاک غرض نموده و آن که در میان هر آنجا  
از حضرت سلام فریاد عاجز به طبع رسید مگر باقی مریدیت که چون آنحضرت غایب شد که در پیش هر دو آن دوستان  
و یاد آن خود را در میان نمود و خواهران و دختران خود را بر غنایا بود که در چشم از آن نام حسنی را با دست بگیرد و با  
و اهل بیت خود بر داشته و آن شکر که از آنجا آمده بود و او که در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
بن عقیل و ای که از آن نام برین نام است و ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
عقیل و ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
خانیقا میترقب خال لب میخیزد من القوم الظالمین به هر دو آن حضرت در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
به دور و کار با حجت فحش از آن که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
به برادر و من آفرینم و ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
شهادت و ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
آنحضرت آمده و سلام کرده و گفته ای بخت خدا بر هیچ خلیفان خود از بعد چه در برادر خود بدستی که حق حق را و مومن بسیار  
و از ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
من متورم و دست و آن که گمارش چون آن بخت شریف بر رسم برادر من سب ملکه گفته ای بخت خدا بر هر یکی که از آن  
که اطاعت میکنم و اگر از آن بخت شریف بر رسم برادر من سب ملکه گفته ای بخت خدا بر هر یکی که از آن  
سایند با اهل شهادت و ای که از آن نام است که در میان آن اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان  
و یاد آن تو ایم آنچه خواهی در باب شهادت خود و دختران تو با اهل بیتین بود و در میان آن اهل بیتین بود و در میان

[illegible]















دماغ در او با ایشان بیکت که من از این مومن خدایم ایشان اورا تسلی میدادند که او بجای از تو در غلط انداز چون نظر من  
عین برائی افتاد که گفت بیای تو بچهل تخاصم خود بچهل مجلس بشد با او شروع جواب کرد که گفت این حرف است که جانت بود  
کرد و باز بهر مقام خجاست در آمد به سلمه و در حاضری خود و عیال و ده بشک و صلح برای او جمع میکند وانی گفت که در پیش از این  
را طبعه چون نظر منی بر عقل افتاد و نیست که انصاف با او پس این زبانه بود و به آن مومن را بر خفا می اسرار است این مطلع  
کرد و به دیگران است اطلاع کند بخت بخدا سو کند که من اورا بخت نیار و ده ام و او خیر نبی بخدا من آمد و زنت است این  
تو نیست که او را پس چون که سو کند که من اگر مرا بخت هستی بروم و او را از خود بیرون کند و نزد تو بود و او را که او را  
میداد و نزد تو بهر عینم کردم این سو کند که گفت بخدا سو کند که دست از تو بر طبعه دارم و او را بر تو من حاضر کردن وانی گفت  
بخدا سو کند که این هم که تو خواهی که من را بخیل و معان خود را بخت تو بود که او را بخیل آوردی پس این زبانه و عین است  
در آوردن او و او مضائقه نمود و چون سخن در میان ایشان بطول انجامید پس من مروی با علی را دعوت و گفت ای  
بکند را من با او در خلوت سخن گویم و دست او را گرفت و بیکان قهر برد و گفت ای دانی نور ایش من صحت و قبل خود را  
بمکن و میان مسلم و این زبانه و نیز بهر طبعه ثابت و عین است و او را که سو کند تو مسلم را ایشان بد و خود را  
دانی ده دانی گفت بخدا سو کند که این هم که من خود می پسندم که همان خود را بخت تو من صحت و بیکان صحت مسلم و جوان  
و او را در هم بخدا سو کند که ای زبانه و دست است که من بکشد تو مسلم را با او و انگیزد ام چون این زبانه و عین این سخن  
دانی را بر تو بیک خط طبعه و گفت بخدا سو کند که اگر احوال مسلم را حاضر کنی که دست را این هم که گفت اگر مرا ده دانی اگر  
خبر من از خلاف کند شود و تو جس می بختی که ده دانی زبانه و گفت تو را این نشان خیر منی پس چون که دست  
را دست بر روی منی آورد و آنکه خوب شکست و خون بر پیش دینده ادباری شد پس دانی دست بخت تو که که  
غلا و شکست این زبانه و بیک خط طبعه دانی زد که او را گرفت و در حاضری انگشت زد و در بر روی او بخت چون همان  
بن اسماء و خجاست ایشان نمود و گفت تو مرا از خستیدی که این مرد را بکشد و دریم و از جانب تو او را ایمان دادیم  
با و عقد دینمای این زبانه و بیک خبر او زد و دست تو را داد و خود نمود که او را که دانی زبانه و او را که دانی زبانه  
خیال عین است عین گفت که اگر مرا بخت است و آنچه او میکند بگرد و او را خیر پس خبر میدی بن عین رسید که دانی زبانه  
عمر و قبل هر چه را من کرد و در دارالاماره آن عین را احاطه کرد و فریاد زد که من عمر می بنایان و بیک خط طبعه

١٢

پنج می رسد از حدیث آنانی می نماید که چو از راه صادر شده بود و بحسب سوار افضل آوردی این زیاده از حدیث  
 ایشان منوط کرد و پیشتر از آنکه گفت که در دنیای ربابین و مردم را خبر ده که از دست چون شیخ بر تو دانی است  
 و چه که حق از دین های او جاری باشد و میگوید که گنجینه خویش را و داران من اگر در غارت این بقصر برسد از  
 شتر این من بخت بید مندرش هیچ بر آن آمد و از بالا می فرود آید و از کمانی در دست و سپی با بر سرش است چون  
 چله او شنیده که که از دویات بر آید شنیده و این فریاد میجوید آمد با اتباع و ملازمان جوهر کشتن و در هر خبر  
 مردم را از تفرق و طاعت ترسانید و طبعان را بنوازش بخش امیدوار کرد و در این حالت چو می رسید و دیده  
 خبر آورد که کس نمی فرود است و منور در بالا می آید این زیاده مضطرب کردید و از زمین بر آید و فرارید از بالا و  
 در غار بر روی خود است بعد از این کارم دست کرد که من در مجلس این زیاده بودم که این زیاده دانی را خبر کرد که رسید  
 مجلس چون آن حالت است که مردم بر تو مسلّم آمد و قصد با افضل کردم چون اصحاب مسلم در نهانهای او فرود  
 می شد و به مسلم ام که کرد که آنم از میان ایشان که بر من آید و مباربان را فرود که که کرد که که پیشتر از این  
 و عیالانی اهل گرفته ای مسلم و شنیده بر در خانه دانی جمع شده مسلم بر آن آمد و برای هر قیل طلیحی تر قیل و در آن  
 و قریب و باز را بر سرش و کار بر این زیاده است که فریاد و از پنجاه نفر در بالا راه با او بودند و بعضی از ابدان  
 هر دلی بود و نه نمی یافت که فرود آورد و به اصحاب مسلم نظر آن ملعون را در میان گرفته و شکست می خورده شد  
 میدادند این زیاده از حدیث ایشان زیاده اکثرین شهاب علیه السلام گفت تو بیرون و هر که تو را اطاعت نماید از قبل من در  
 از عقوبت نریزد و سوغات و عیش و قمار نماید و سعادت مسلم است که گویند و بعد از آن محمدی شود و از دست  
 قبل گفت و از سر خود جمع کند و دست ایشان بکشید و اندک کند که هر که در تحت این رباب یکان و ملل و عرض امان  
 هم چنین تعصاف و بی شبیه بن برمی حجاز بن شهر و عمر بن ابی یوشن مبارز این طایفه فرسید و او آن یوشن  
 خدا را بیرون و ستاره بر پشت علی بلند کرد و جمعی بر سر او جمع شدند و آن کردند و یکو با سوار شکیلی مردم را فریاد  
 و از نوافت مسلم ایشان میکرد و جمعیت ایشان را تفرق مبل و یکو هدیه تا آنکه کرده بسیار از آن کرده خدا کرده اند  
 و از راه عقیده بر بالا راه و فرود آورده و چون آن ملعون کشته در اتباع خود گفت که هر که برای شمشیر می ترسید  
 او را یا که از افغان بیرون و ستاره و این زیاده است که هر که بر نام نصر بر آید و اتباع مسلم باشد اگر در کوفتی  
 هم کند و هر آنکه شود که آنیک که می باشد بر سر و شما آب عقیقه است ایشان را دید و اگر اطاعت کنید من خودم



















حضرت و نور که ملی فی ذلک را می بخشد انبی که با کشت بندگان بسوی اوست سوگند که با هر خیم و دشمن و با هر کس که  
کشتن بسوی اوست کشتن چهره و او را بر حضرت فرمود که خدا تر افروخته ای خیر و دایه ای فرزند تو که کشتن بسوی اوست فرمود که با هر کس  
فرمود و نه و آن موضع مردی را می که فرمود که او را با هر یک کشتن حضرت خدا و سلام کرد و کشتن بن رسول الله صلی الله علیه و آله  
خدا و اوست و نه و رسول خدا بر دست آمدی حضرت فرمود که ای ابوهریره بنی امیه علم اگر کشتن صبر کردی اما مشک فرمود و نه و  
و چون فرمود که ختم را بر بر نه که بختم بخشد که کسان که در طایفه باغی می آید خود هستند که در خداوند اعتبار بسیار نیست  
و خدای بر ایشان مسلط است که هر یک که با ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
که فرمود که اهل کوفه را با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
خدا که که بیشتر هر یک که با ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
مستور و آن که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
سرمه آن که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
و اوست که که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
تا قطع عیال و نسب و خلاصت از هر که که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
و اگر کسی که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست که از حسین بن علی علیه السلام به ابی تراب علیه السلام می آید و هر یک  
که فرموده اند و می آید به حسین بن علی علیه السلام و هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
از دشمنان ما را خدا سوال می کند که اگر خدا را بر ما تمام کرده اند و شما را بر حسن نیت اگر در بر من فرماید بر اهل اطاعت و  
ایضا که هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
به بنده که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
و هر یک که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
اطاعت و انقیاد و اهل کوفه بود و هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
بزدلی خود را بشیعیان خود برسانان چون بکن حضرت در این نامه و هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک  
از هر یک که با هر یک که در ایشان از ایل ترک کرد و از قوم بسیار که در آن خدای ایشان بود و هر یک

[illegible]















نکاح کرده است به عاریت گفت خداوند اعتراف نمود که او را زنده و آواره کرده و تازم چه خود بی سیر تهری  
 بنمایند و او را توفیق ما را از ایشان بگیرد و بیاری ده ما را بر کون تمکین پس فرمود که مردم هر چند که از ایشان بدین  
 خود باری میگویند چون امتحان بیاورند این داران و خدا جلای بسیار کند چون از دیگر شمر علی الاطلاق  
 منافق چند که عاریت میدهند و در برابر شک نام میدهند و آنده پس عمر و آن بن قیس جسدی طلبید و دست بر ساق نهاد  
 عزت بنیست چون آن نام و از آنها بود که نام حضرت نوشته بود قبول ساق کرد و هر یک از نو ساقی که میگفت  
 این علت ای میگردید زیرا که اکثر آنها بودند که نام حضرت نوشته بودند حضرت جوانی طلبید بودند پس کثرت  
 که چون بنجام چاهی بود و بی بکی بود و در حوت گفت که بر ساق که چنان در می گویند بنجام و اگر توانی  
 نقل ساق و سرش را برای تو بیاورم گفت ایسرا خواجه و لیکن بر و بر تو داد و به پس برای بختی را بیاورد  
 چون آن مومن نبود و هر که سر و ساق حضرت را از دست او را داده که در هر سر را داده و رفته گفته  
 هر خود را بگذارد و نزد یک مادر آن مومن قبول کرد و باز گفت پس علی اللز قریب تر است و چون از دست  
 حضرت رسید بلیغ رسانان لیکن که حضرت فرمود که اعلی و بار شما همه باشد و بنشیند و با او بسیار ملاک بود  
 بنحویه که مردم چون از او مرگست که در حبیب بن مظهر گفت و ای بر تو ای قره ایران رو بیکو و چه بگوئی  
 بر دی برکت پدر آن او بیت یافته و او را حضرت میگفت آن بی سعادت گفت بر ایسرا بیام و او بیام و بعد از آن  
 فخری که چون حضرت را بر سر سینه عمر گفت ایسرا که در ام از خوار به جفا که او بجات و بعد کسی بر آید حضرت  
 عاز اعظمی کرد آن لیکن بر اصلی چون نام را خواند گفت که بخت که بخت او را ندیده است و او را میگوید که خشنود  
 که در بر دست و در آن مومن در هر شمر و شمر بی بختی او را بستان کرد پس بر هر شمر که در حبیب عرض کرد که در  
 او را نیز به دست کند و بعد از آن آنچه را بر آن قرار کرد و چنان خواهم کرد چون جواب داد بر سر سینه بختی که در  
 بود و گفت حضرت عرض کرد زیرا که امید است که احتمال ندارد که حضرت به دست نرسد پس فرمود چون آن بنایاب  
 ظهور داشت و مسجد در آمد و اعلی که در طلبید و بر سر زنده گفت ایسرا که سائل او میماند را بستان کرد و  
 که با دوستان خود بود و از شهادت و در حقیقت در حقیقت را میبرد و در ام فرمود که عطا ای سارا انصاف است  
 و شهادت با شماست و از افتخار و ام اگر یک شمر و حقیقت بر و بر ساق است که در او را در انوار است و انصاف است  
 که در این شمر نیز آمده است پسند احوال خود در دم را ام که در کعبه است و بر سر آمده و آنه خود را کثرت اینها

عذر این خود را بنمایند و هر که از ایشان بدین خود باری میگویند چون امتحان بیاورند این داران و خدا جلای بسیار کند چون از دیگر شمر علی الاطلاق  
 منافق چند که عاریت میدهند و در برابر شک نام میدهند و آنده پس عمر و آن بن قیس جسدی طلبید و دست بر ساق نهاد  
 عزت بنیست چون آن نام و از آنها بود که نام حضرت نوشته بود قبول ساق کرد و هر یک از نو ساقی که میگفت  
 این علت ای میگردید زیرا که اکثر آنها بودند که نام حضرت نوشته بودند حضرت جوانی طلبید بودند پس کثرت  
 که چون بنجام چاهی بود و بی بکی بود و در حوت گفت که بر ساق که چنان در می گویند بنجام و اگر توانی  
 نقل ساق و سرش را برای تو بیاورم گفت ایسرا خواجه و لیکن بر و بر تو داد و به پس برای بختی را بیاورد  
 چون آن مومن نبود و هر که سر و ساق حضرت را از دست او را داده که در هر سر را داده و رفته گفته  
 هر خود را بگذارد و نزد یک مادر آن مومن قبول کرد و باز گفت پس علی اللز قریب تر است و چون از دست  
 حضرت رسید بلیغ رسانان لیکن که حضرت فرمود که اعلی و بار شما همه باشد و بنشیند و با او بسیار ملاک بود  
 بنحویه که مردم چون از او مرگست که در حبیب بن مظهر گفت و ای بر تو ای قره ایران رو بیکو و چه بگوئی  
 بر دی برکت پدر آن او بیت یافته و او را حضرت میگفت آن بی سعادت گفت بر ایسرا بیام و او بیام و بعد از آن  
 فخری که چون حضرت را بر سر سینه عمر گفت ایسرا که در ام از خوار به جفا که او بجات و بعد کسی بر آید حضرت  
 عاز اعظمی کرد آن لیکن بر اصلی چون نام را خواند گفت که بخت که بخت او را ندیده است و او را میگوید که خشنود  
 که در بر دست و در آن مومن در هر شمر و شمر بی بختی او را بستان کرد پس بر هر شمر که در حبیب عرض کرد که در  
 او را نیز به دست کند و بعد از آن آنچه را بر آن قرار کرد و چنان خواهم کرد چون جواب داد بر سر سینه بختی که در  
 بود و گفت حضرت عرض کرد زیرا که امید است که احتمال ندارد که حضرت به دست نرسد پس فرمود چون آن بنایاب  
 ظهور داشت و مسجد در آمد و اعلی که در طلبید و بر سر زنده گفت ایسرا که سائل او میماند را بستان کرد و  
 که با دوستان خود بود و از شهادت و در حقیقت در حقیقت را میبرد و در ام فرمود که عطا ای سارا انصاف است  
 و شهادت با شماست و از افتخار و ام اگر یک شمر و حقیقت بر و بر ساق است که در او را در انوار است و انصاف است  
 که در این شمر نیز آمده است پسند احوال خود در دم را ام که در کعبه است و بر سر آمده و آنه خود را کثرت اینها



[illegible]

المجلد الثامن

[illegible]

112



[illegible][illegible]















[illegible][illegible]











بدان گشته چون عاقلان مروی است زانکه هر که در پیشش آید و خود را در میان لشکر کفر انداخت و پیش  
 یقین بر منبر بران رو به صفقان حمل کرد و بهر طرف کرد و می آورد و زبانه زد و دستش را میگردانید و میگوید  
 چنانکه گشت جود و بخاندنش خست که اندوه چون از مجاهد عاقلانست سرش را بر زمین گذاشت و گفت ای خداوند چنانکه  
 از تو آید که در نزد تو یک میگفتند من را و راست است که مرا عیال انداخته گفت او را یک گشت خوار است و بر سرش گشت  
 پس عیال داند و عبد الرحمن بخدی که خدمت شاه نموده اند و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله ما خدمت شما را چه بود که آن  
 فدای تو کنیم محنت فرمود که بر جای پیش باید می ماندت شوی و بر تو یک آمد و طاعت نکند و دست دراز  
 حضرت فرمود که ای فرزندان برادر سبک که شما نیست نخواه که گشت که امید دارم که بعد از یک گشت و یک نوبه نماز  
 در آن شاه باشد که خدمت فدای تو نمود بر حال خود که یک گشت که ای عاقلان از خدمت و طاعت  
 گردانید و بنیویزیم نعم شایسته آن را تو کنیم حضرت فرمود که شما را چه شد که بر حال خود روید و بهتر  
 بر من کاران پس حضرت را در او ای کرد و لبوی میدان روان شدند و سرهای خود را در میان آن سر و سر  
 و سر و سر بر او خست و فرمود که عاقلان حضرت نمیدانند که حضرت طاعت کرد و دست دراز است و  
 و قاری قرآن بود و از دست حضرت سر خست و خود را بر سر سپاه مخالف و بسیار از آن سپاه روان را بر آن گشت  
 انداخت و فرمود عظمه روان بر زمین افتاد و چون حضرت پرسد آمد بر او که دست درازی بکن که در برابر روی آن  
 گشت و چشم گشود و عظمه بر روی او ریخت آن امام عظمه عالمیان انگشت تپش کرد و فرمود چشمش بر میان پرده  
 فرو ریخت و باین مشتامید آن است پشت بر که است بجای لشکر مخالف انداخت و باین طریق فرمود عاقلان  
 بچشم رفته و هر تیری که می انداخت حضرت می نمود که گفت او را بر سرش نشاند و پشتش را در عرض آن گشت  
 و از این حاصل کرد و عاقلان بخدی عاقلان را از شیعیه کرد و بسیار از آن گشت و ملک بن عبد الله گشت  
 از خدمت جدا و افتد و لبوی پشت نشاند و چون خبر اعلی است و خویش آن و آثار سبک آمد آن امام بر مقام  
 حاضر اعلی است و او را و امجاد از حضرت و او را و حضرت امام حسین و او را و وجه برانی طاعت و او را  
 مسلم السلام می شد نه و یکدیگر را در او ای کرد و عاقلان چشمش را بر آن گشت که از این که نمیدانست که کرد و فرمود  
 مسلم بن عقیل فرموده از این علم نر که از خود ستوای یافته پاو میدان نهاد و بر فرزند او کرد و بر پشت حضرت انداخت  
 العاقلین مس فرمود و عاقلان را باقی آورد و بر پشت یکدیگر حمل نمود و پشت فرزانان را بر سر او می نمود و ستاد

[illegible]







































[illegible][illegible]



















[illegible][illegible]







































[illegible]

اربابان کرد و دروغ بپایادند و بی و ملایک و فرشتگان صلوات الله علیهم اجمعین است بر این کفرستان با یو و این فرقه و اگر از انرا نیست  
بتم و بسیار از حضرت صفای نور و پیش کرده اند که چند روز از ملک آن حق تعالی بوقت بعد از ظهر بفرستند و حضرت امام حسین صلوات الله علیه را  
نشدن و بی ایشان را در حق تعالی خود و بجهان بکشند و بار و بار که عرض شده و چنین آمده چنان بفرستند از حضرت شیدانه بود و در نزد  
حضرت شیدانه آمده و اگر داند و در آنوقت که یکشنبه است در روز قیامت هر که از ایشان علی است که از آن حضرت بیگانه بود که

20

[illegible]

دوره اول: ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶



[illegible][illegible]























[illegible][illegible]







[illegible][illegible]



















[illegible][illegible]



























































































































[illegible]

کتاب و بیوگرافی

[illegible]































امتحان بكم كبريا

بسم الله الرحمن الرحيم



